

پاسخ به پرسشهای ایرانیان از ابوالحسن بنی صدر

مرده ده آن بندگان مرا که سخن ها گوش فرامیدهند و از بهترین آنها پیرو می کنند

انقلاب اسلامی

در هجرت

شماره ۷۷۸ از ۳۰ خرداد تا ۱۲ تیر ۱۳۹۰

از نو تهدید به جنگ!؟

- ◀ دستگاه جاسوسی امریکا می گوید: ایران بمب اتمی نمی سازد - اگر ایران تصرف نشود، تا دو سال دیگر صاحب بمب اتمی می شود: ص ۴
- ◀ آیا استراتژی القاعده برانگیختن جنبش در دنیای اسلامی بود؟ - اتحاد عربستان و اسرائیل بر ضد جنبشهای همگانی: ص ۶
- ◀ وقتی تدنی و فساد فراگیر می شود، "مدحی تازه کند" نیز عرصه گردان می گردد: ص ۸
- ◀ ژاله وفا: رادیوسکویی پیکره فساد در نظام ولایت فقیه - بخش ۱: ص ۸
- ◀ کشتن مبارزان سیاسی و اعدام و شکنجه کار روزمره رژیم مافیاهای نظامی - مالی گشته اند: ص ۱۰

باسلام آنچه امروزه در زندگی بشریت به چشم می آید نوعی به هم ریختگی در کارها و سردرگمی و تخریب غیر قابل جبرانی است که آینده ای بس تاریک را برایش رقم میزند آنچه به چشم نیاید همراهی و همدلی و رشد و شکوفایی لازم برای تکامل است؛ بنا بر تعریف شما از توحید (اصل اساسی زندگی و تکامل) و دیدگاهی که برای عموم باز شده که بنا بر آن انسان و اعمالش باید در مسیر تکامل باشد این به هم ریختگی و تخریب بهتر قابل مشاهده است؛ و از اینجاست که متوجه شدم این زندگی نه آن است که باید باشد و چگونه اعمال و گفتار و پندار ما سد راه تکامل است. زندگی مصرفی جوامع امروزی سانسور بزرگی است برای غفلت از اصل آزادی و استقلال انسان و گرفتار شدنش در زندان مصرف پوچ و مسابقه در این راه تا تخریب کامل شخصیتهای فطرتا سالم و طبیعت پاک و هدر دادن استعدادها و نیروهای محرکه به جای اینکه به خود ائیم و با علم و فن امروزی مسیر تکامل انسان و طبیعت را هموار کرده برای آیندگان امکانات بهتر و بیشتری فراهم کنیم و از تجربه های نسلهای گذشته پند بگیریم. همگی گرگانی حریص شده ایم که بر مواهب و نعمات طبیعی جنگ انداخته به لت پار کردنش مشغولیم و در این راه از هر حيله و نیرنگی استفاده میکنیم اجبار و اضطراب و همرنگ جماعت شدن و بر طبق قانون جنگل بخور تاخورده نشوی همگی دستاویزی شده اند که با آن اعمال تخریبی خود را توجیه میکنیم. یعنی می دانیم که این کارها مخرب است ولی باز هم انجام می دهیم و این یعنی نفاق. اگر حتی از موضوعی آگاهی نداشته باشیم بر ماست که از آن اطلاع حاصل کرده در جهل نماییم نه اینکه به دانسته های خویش هم عمل نکنیم و این میشود که جباران از این غفلت و نفاق استفاده کرده می خواهند ما را هر چه بیشتر درگیر مسائل پوچ کرده بر عمر خود بیافزایند.

در صفحه ۲

«۲۶ خرداد، بمناسبت صدو بیست و نهمین

سالگرد تولد دکتر محمد مصدق

زندگینامه دکتر محمد مصدق (۲۸)



جمال صفری

◀ به نظر نویسندگان کتاب «گذشته چراغ راه آینده»: «قبل از کودتا سیدضیاءالدین ریاست کمیته ای را که از قره نوکران انگلیس و داشناکها در تهران تشکیل شده و به نام «کمیته آهن» نامیده می شد عهده دار بود. اعضای همین کمیته پس از کودتا به مقامات حساسی رسیدند. در همین اوان دولت سست بنیاد سپهدار بر سر کار بود که به علت ضعف سیاسی و مالی تحت فشار دولت انگلیس جهت قبولاندن درخواستهای خود مبنی بر اینکه: ۱- قوای قزاقخانه بایستی در تحت فرماندهی و نظارت خرج مأمورین انگلیسی درآید.

۲- چنانچه دولت ایران با ما دوستی نکند از مساعدت مالی ما محروم خواهد شد» (مقدمات کودتای ۱۲۹۹، حسین مکی. توضیح: کشور تحت استیلای نظامی و اقتصادی انگلستان دچار ورشکستگی شده و خزانه تهی گشته بود. لذا بودجه دولت به مبلغ دوست هزار تومان ماهیانه از طرف سفارت انگلستان پرداخت می شد) قادر به ادامه کار نبود. لذا فرصت مناسبی جهت اجرای کودتای مورد نظر دولت انگلیس پیش آمده بود. «... در مسئله ریاست دولت و تشکیل کابینه توسط آقای سیدضیاءالدین کاملاً توافق حاصل شده بود. در مسئله فرماندهی قوای قزاق که باید به تهران حمله نماید ابتدا با ماژور فضل الله خان (که بعدها سرلشکر زاهدی شد) وارد مذاکره شدند و پس از جلب نظر سیدضیاءالدین مشارالیه را از تهران به قزوین برده به نام کوماندان آن ویل (حکومت شهر) چند روزی او را نگهداری کردند ولی بعداً در اثر مخالفت کلنل کاظم خان (سیاح وزیر جنگ کودتا) با شخص نامبرده ژنرال آبرونساید را از این فکر منصرف کردند و ماژور فضل الله خان (زاهدی) روانه تهران گردید.

در صفحه ۱۱

انقلاب اسلامی: سخن از جنگ با ایران به میان آوردن، همزمان است با تلاش رژیمهای سوریه و اسرائیل در گرفتار خشونت کردن بلندی های جولان و تفلای رژیم سوریه در خشونت آمیز کردن جنبش به قصد مهار آن. همزمان، در یمن، علی عبدالله صالح، راه برد «یا من، یا بلبشوی مسلحانه» را بکار برد. خود زخمی شد و اینک در عربستان است. خشونت به جنبش تحمیل شد. احتمال این که رژیم علی عبدالله صالح نجات پیدا کند، ضعیف است (بنا بر خبری از تلوزیون رژیم ایران، علی عبدالله صالح در اثر سوختگی و شدت جراحات وارده به او در حمله مخالفین او به محل اقامت او در یمن فوت شده است). اما احتمال محتوا و شکل دادن به رژیم جانشین ضعیف نیست. پس پرسشی که به میان می آید اینست: وقتی بار دیگر، سازمانهای اطلاعاتی تصدیق می کنند ایران در کار تولید بمب اتمی نیست، از چه رو، دو باره بر طبل جنگ با ایران می کوبند؟ در امریکا، سخن از اینست که جنگ موجب انتخاب دوباره بوش شد. چون همراه شد با بحران سخت اقتصادی، نامزد جمهوریخواه ها شکست خورد. با وجود این، محافظه کاران جدید در کار آند که از جنگ ناتمام عراق و افغانستان و «تهدید اتمی» ایران، در انتخابات ریاست جمهوری سال آینده، استفاده کنند.

بدیهی است که بر طبل جنگ کوبیدن، کوششی برای حفظ رژیم مافیاهای نظامی - مالی نیز بشمار است. هر چند تلاشی کانون قدرت و در ماندگی رژیم و سقوط اقتصادی، می توانند اثر تهدید به جنگ را وارونه سازند. فصل اول را به جنگ و برنامه اتمی اختصاص می دهیم. در فصل دوم، اطلاعات و نظرها پیرامون انقلاب و ضد انقلاب را در کشورهای منطقه را آورده و به بررسی کتاب شهزاد، نویسنده پاکستانی، در باره «استراتژی» القاعده و افتادن بوش در دام القاعده می پردازیم.

در صفحه ۴

سید کمال الدین نبوی

طعمه سگان

«ارزش های حیوانی» اسلام ولانی

هنوز تصویر آقای خامنه ای که بی واهمه در خطبه نماز جمعه از تقلبات انتخاباتی به نفع آقای احمدی نژاد دفاع میکرد از اذهان مردم زدوده نشده است؛ زمانی که رئیس الفقها با تمام وزن و تمام قد از رئیس جمهوری اسلامی مورد وثوق و علاقه اش و از سیاستهای او جانانه دفاع کرد و در ملاء عام، رفیق دیرینه و یار روزهای سخت سالهای گذشته را به پای دوست تازه نفس سر برید.

در صفحه ۱۵

فرید راستگو

چرائی عدم پاسخ مثبت مردم، به شورای همبستگی راه سبز امید

بدنبال سرتگونی بن علی در تونس و مبارک در مصر و متأثر از جنبش همگانی این دو ملت و بعد از ماهها افت نسبی جنبش آزادیخواهانه ایرانیان، روز ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ جنبشی با حضور گسترده مردم در شهرهای مختلف ایران بر علیه رژیم جمهوری اسلامی با شعار "مبارک بن علی / نوبت سیدعلی" و "خامنه ای حیا کن / مبارک نگاه کن" و یا "اسفند دونه دونه / سید علی سرتگونه" شکل گرفت.

در صفحه ۱۶

شهادت هدی صابر



خبرشهادت هدی صابر، روزنامه نگار و فعال ملی - مذهبی، در زندان اوین نخست در سحرگاه ۲۲ خرداد ۱۳۹۰ در فیس بوک محمد نوری زاد آمد و سپس در چند سایت اینترنتی انعکاس یافت. محمد نوری زاد، روزنامه نگار و کارگردان، در فیس بوک خود نوشته است: «حدود ساعت ۱۲ و نیم شب گذشته حال هدی صابر به هم می خورد و ایشان نزدیک ۳ ساعت بیشتر تحت پرستاری و مداوا نبودند و متأسفانه فوت می کنند. خانواده ایشان هم اکنون سر جنازه ایشان، در بیمارستان مدرس تهران هستند.»

در صفحه ۱۴

دوستان محترم از یاری مالی نشریه، دریغ نفرمائید! برای ادامه انتشار، ما را نیاز به یاری مالی شماست!



دو اقتصاد با دو هدف؟

در این نوع زندگی، و برای تامین هزینه های آن همگی هر کاری که داریم آن را کرزی کرده بر سر بقیه میکوییم و به نوعی از جهل و نادانی، مردم نان میخوریم زیرا پیشخور کردن آینده و زندگی، قسطی هزینه دارد و این با احترام به مقام انسان نمی خواند. در این راه وجه نیروهای، که بجای رشد و بالندگی راه تخریب را در پیش گرفته است. با این وصف جامعه صحنه تخاصم و تضاد و نفاق میشود. دقیقاً عکس معنای توحید و یکرنگی و این جدایی از اصلی ترین قانون حیات سرنوشت جهنمی را رقم زده است که در آنیم.

در یک جامعه مولفه های اقتصادی میتوانند شاخص خوبی برای تعیین سلامتی روابط اجتماعی و سیاسی و فرهنگی، آن باشند در اداره بده قربان گوئی، و نفاق و در کار آزاد هزاران پستی و وامهای به دروغ گرفته شده از عدم سلامت، جامعه حکایت دارد. سوال اینجاست این است که آیا گرفتن وام که پول حاصل از فروش نفتی است که متعلق به همه ایرانیان امروز و آینده میباشد برای خایه و خودرورخیدن درست است؟ آیا با وجود افراد نیازمند و زحمتکشی که نه جذب ادارات شده و نه از بازیهای قدرت باخبرند و البته صاحبان اصلی درآمد نفت هستند و با توجه به اینکه فروش نفت به این صورت که هست خود عامل ویرانی و واپستگی این مملکت است و باید در راه رشد پایدار و تامین زیر ساختهای اقتصادی اجتماعی و برای آیندگان بکار رود که نمیرود، می توان باز هم از عواید نفت به عنوان وام استفاده کرده و فاصله خود را از صاحبان اصلی آن بیشتر کرد؟ آیا تخریب در تخریب درست است؟ آیا این نوع مالکیت پشتوانه ای دارد؟ آیا آگاهی از این امر مسولیت برای انسان نمی آورد؟ آیا آگاهی و مسولیت پذیری و اختیار و انسانیت جدایی پذیرند؟ آیا میتوان به یکی عمل کرد و از بقیه چشم پوشید؟ آیا دانسته های آدمی تاریخ مصرف و مکان مصرف دارد؟ آیا معنای کار و حرفه غیر از این است که باید در راه کشور و کشورند گرهی از زندگی، توده باشد؟ گرهی که به اصطلاح عمرانی که با بودجه نفت و ضمن کلاه برداریهای عظیم و توسط تحصیل کرده های همین مملکت انجام می شوند در عوض رشد و تولید، خرابی بر خرابی افزوده اند مثل خودرو سازی، و دیگر اینکه با حفر چاههای عمیق نفت فواید روستاها خشک شده و از آن طرف زیریای جوان روستایی را اسفالت می کنند، عوض کار آفرینی زیر بار قسط و وام برایش خانه میسازند. فریب از این واضحتر میشود؟

آیا این تحصیل کرده ها این خرابیها را نمی بینند؟ آیا هیچ پروای توده نکرده فقط بخاطر داشتن رفاهی کاذب در زندگی خود که البته وابسته به همین ملت است دست به این کارها میزنند؟ آیا با وجود نقدینگی مخرب درست است که آن را در راه ایجاد فاصله طبقاتی بکار ببریم؟ این غفلتها چه بلایایی که بر سر ما نیاورده است. چه فرصتها و هزینه ها که هدر نرفته است. عاقبت و آینده ما با چاههای نفت خالی، کشاورزی از بین رفته، صنعت بی پایه و اساس، جوانان بیکار و جامعه در مصرف و دروغ گرفتار چه خواهد بود جز عقب ماندن ایران و نفرین آیندگان. همین حالا همه این موارد را می بینیم و می بینیم که چگونه دیگران در مسیر درست میروند و ما دور خود می چرخیم. امید که به یاری حق و روشنگری آزادگان قلعها آزاد و عزمها علیه استبداد جزم شود تا از این زندان هولناک رهایی یافته، در مسیر رشد و آزادی ایران را بسازیم. هر چند این مطالب برگرفته از نوشته های شماست (وبه همین دلیل امید

وارم زیره به کرمان بردن تلقی نشود) ولی به لحاظ عمل شخصی و آگاهی بیشتر سوالات متن را مطرح نموده منتظر پاسخ هستم. یابنده باشید

* دو اقتصاد و ضابطه های هریک:

پرسشها از همه نوع و فراوان هستند. اما پرسش محوری آنها را اقتصاد متداول در جهان امروز، خاصه در ایران امروز، تشکیل می دهد. بنا بر این فرصت را برای توضیح امری مهم، مغنیم می شمارم: چرا در جهان امروز، چرخ اقتصاد بر محور مصرف انبوه می چرخد و چرا به میزانی که رابطه انسانها، رابطه با قدرت می شود، اقتصاد مصرف محور تر می گردد و ویژگی های اقتصادی که در خدمت انسان مستقل و آزاد و حقوقمند باشد، کدامهاست؟

۱- در اقتصاد، مصرف تخریب تعریف می شود. پس هر تولیدی که مصرف می شود، اگر نتواند تجدید بگردد، نیروهای محرکه بکار رفته در آن، نیز از بین می روند. برای مثال، مصرف بنزین، تخریب بنزین است. اگر نفت را نتوان باز تولید کرد، این نیروی محرکه از میان می رود.

اما از آنجا که مصرف ممکن است تخریب های دیگری را ببار آورد و تخریب شده ها نیز قابل باز تولید نباشند، تخریب ها مجموعه ای را بوجود می آورند که می توانند تخریب بر تخریب بیفزایند. چنانکه مصرف نفت محیط زیست را آلوده می کند و تخریب نفت و محیط زیست، همراه با تخریبهای دیگر (برای مثال وسائل نقلیه که مصرف می شوند) مجموعه ای را بوجود می آورد. هرگاه زمین و فضای آن نتوانند این مجموعه را خنثی کنند، مجموعه ویران شده های ویرانگر، دائم بر میزان ویرانی می افزاید.

۲- در جریان تولید، ماندنی و بزرگ شونده را هدف تولید معین می کند. برای مثال، در تولید یک کالا، انسان (= نیروی کار) و مواد اولیه و کارمایه و دانش و فن و سرمایه بکار می روند. هرگاه هدف سود باشد، سرمایه است که می ماند و بزرگ می شود. دانش و فن نیز رشد می کنند الا اینکه سرمایه و سود است که دانش ها و فنون رشد پذیر و رشد ناپذیر را تعیین می کند. چنانکه دانش ناسازگار با سرمایه سالاری، رشد نمی کند.

بدین سان، تخریب انسان و دیگر نیروهای محرکه و محیط زیست، نسبت مستقیم پیدا می کند با بزرگ شدن سرمایه. از این رو، بزرگ شدن سرمایه، نیاز به بزرگ شدن مصرف دارد. پس اگر محور اقتصاد مصرف انبوه می شود، نه بخاطر نیاز انسان در جریان رشد که بلحاظ بزرگ شدن سرمایه است. مصرف انبوه میزبان تخریب انسان و نیروهای محرکه غیر قابل تجدید را نیز بالا می برد. این تخریب با تخریب محیط زیست مجموعه ای بر خود افزا بوجود می آورد. وضعیت کنونی جهان فرآورده این تخریب بر خود افزا است.

۳- همانطور که سلطه یک عامل (سرمایه بمتابجه قدرت) ابعاد مصرف را بزرگ می کند، نظام سیاسی- اجتماعی بر محور قدرت (= زور) نیز ابعاد مصرف (= تخریب) را بزرگ می کند. در واقع وقتی نظام سیاسی و اقتصادی بر محور قدرت شکل می گیرد، بنا بر این که در رابطه سلطه گر- زیر سلطه، این نظام در رابطه با نظامهای دیگر، چه موقعیتی را داشته باشد، فرآورده ها و خدماتی که

مصرف می شوند، بیشتر یا کمتر، در آن و یا در بیرون آن نظام تولید می شوند. برای مثال، در امریکا، بمتابجه قدرت مسلط، بطور روز افزون، بخشی از آنچه مصرف می شود، در خارج از امریکا تولید می گردد. و به همان نسبت که مصرف فرآورده ها و خدماتی که مصرف می شوند، بیشتر می شود، اقتصاد از دو جهت مصرف محور تر می شود: یکی از جهت نیاز سرمایه به بزرگ شدن و دیگری، از این نظر که بخشی از آنچه مصرف می شود، در کشورهای دیگر جهان تولید می گردد. روند انحلال بمتابجه ابر قدرت و سلطه گر، همین روند است. اما در اقتصادی چون اقتصاد ایران که نظام سیاسی- اقتصادی آن قدرت محور است و موقعیت اقتصادی هم بلحاظ بزرگ شدن قدرت سیاسی و سرمایه (که برای فعال شدن به خارج انتقال می یابد) و هم بدین خاطر که تولید داخلی توانایی جذب قدرت خریدی را ندارد که دولت مستبد و نظام بانکی ایجاد می کنند، اقتصاد مصرف محور می گردد. فرآورده ها و خدماتی که مصرف می شوند، وارد می شوند. در درون مرزها، سرمایه نقش جاده صاف کن را برای اقتصاد مسلط بازی می کند. دولت استبدادی عامل تشدید جریان مصرف محور شدن روز افزون اقتصاد است. زیرا قدرت سیاسی نیاز به بزرگ شدن دارد تا از میان نرود و از قاعده باز تولید و بزرگ کردن خود (مثل سرمایه) بیروی می کند. بدین خاطر، بطور مستمر، هزینه های لازم برای بزرگ شدن خود را افزایش می دهد. افزایش این هزینه ها، از دو محل تامین می شوند: فروش ثروت ملی (نفت و گاز و...) و قرضه بر قرضه افزودن (= پیشخور کردن، بنا بر این، سنگین کردن روز افزون باری که بر دوش سلهای آینده نهاده می شود). اقتصاد ویرانگر و فقر افزا این اقتصاد است. چرا که از راه جانشین کردن اقتصاد تولید محور با اقتصاد مصرف محور، میزان فقر را مضاعف می گرداند. بخشی از اقتصاد که فرآورده های باز تولید شدنی هستند (مثل بخش کشاورزی) شرط اینکه زمین فقیر نگردد) نیروهای محرکه را به خود جذب نمی کند و بخش دیگر، سعی می کند در شبکه بین المللی ماورای ملی ها، جذب و ادغام شود. اما این جذب و ادغام شدن بهائی دارد که باید پرداخت. بهای آن قراردادن نیروهای محرکه در اختیار ماوراء ملی ها است. علت رفتن سرمایه ها و استعدادهای نفت و گاز و مواد اولیه دیگر از کشور همین است. از این راه است که اقتصاد کشور به تصرف اقتصاد مسلط در می آید و فقر روز افزون می شود.

۴- حال که دانستیم اقتصاد مصرف محور چگونه اقتصادی است و چرا، بخصوص وقتی موقعیت، موقعیت زیر سلطه است، فقر افزا است، می توانیم دریابیم چرا چنین اقتصادی تضادهای اجتماعی را روز افزون می کند. بر نابرابریها در سطح جهان و در سطح جامعه های در رابطه مسلط (زیر سلطه می افزاید. در حقیقت، وقتی اقتصادی در موقعیت زیر سلطه است، مثل اقتصادهای کشورهای نفت خیز، هم بدین لحاظ که اقتصادهای مصرف محور، رانتهای بزرگ ایجاد می کند و اقلیت مسلط این رانت ها را به جیب می زند و هم بدین خاطر که توزیع سخت نابرابر درآمدها) که ذاتی نظامهای سیاسی- اقتصادی قدرت محور است، جامعه را به دو بخش تقسیم می کند: یکی متکی به زانت ها و درآمدهای بزرگ و

نیروهای محرکه دیگر و... همراه نشود، محدود کردن واردات سبب بالا رفتن قیمتها و ناممکن شدن زندگی می گردد.

مثال اقتصادی، ما را از دو قاعده بسیار مهم در اقتصاد و نیز در سیاست، خاصه وقتی هدف باز یافتن استقلال و آزادی و حقوق است، آگاه می کند:

۱/۵- هر «نه» ای می باید با یک «آری» (مردم می باید انتخاب پیدا کنند تا به حرکت آیند) همراه شود. چنانکه اگر نه به ولایت مطلقه فقیه با آری به ولایت جمهور مردم، همراه نشود، نه به ولایت فقیه خلاء بوجود می آورد و این خلاء را همواره قدرت (= زور) پر می کند. به سخن دیگر، ولایت فقیه بر جا می ماند در شکل کنونی و یا در شکلی دیگر. بنا بر این، ۲/۵- انتخابی که پیشنهاد می شود، نمی باید از جنس قدرت باشد، وگرنه قدرت باز سازی می شود. همانطور که در ایران، ولایت مطلقه فقیه جانشین ولایت مطلقه شاه شد.

هرگاه، انتخاب از جنس قدرت شد، بسا جامعه را با خطر استبداد فراگیر روبرو می کند:

۶- در حال حاضر، در جامعه های غرب، قشرهایی از کارگران به سازمانهای راست افراطی تمایل پیدا کرده اند. این تمایل بیانگر موقعیت آنها، بمتابجه استثمار شونده نیست. اما بیانگر ترس آنها هست. ترس از دست دادن کار و در نتیجه، موقعیت اجتماعی. در جامعه های بشری، هم در قدیم (فرعونیت در مصر) و هم در دوران معاصر، محروم ترین ها هم پایگاه اجتماعی و هم بازوی نظامی و «نیروی کار» استبدادهای فراگیر قدیم و جدید شده اند. یک علت آن اینست که محروم ترین ها چون خود را جانشین صاحب امتیازها در قدرتمنداری می یابند، راحت وسیله کار استقرا استبداد و بسا استبداد فراگیر می شوند. حتی وقتی در می یابند وسیله شده اند، ترس از بازگشت به موقعیت پیشین، سبب می شود در خدمت استبداد بمانند. در حقیقت، از لحاظ عینی، آنها در همان وضعیت و موقعیت محروم هستند اما از لحاظ ذهنی، قدرت حاکم را متعلق به خود می پندارند.

این واقعیت، در اقتصاد، خود را بسیار روشنتر نشان می دهد: قشرهای محرومی که روستاها را رها می کنند و حاشیه نشین شهرها می شوند و اغلب شغلهای کاذب می پردازند، از لحاظ عینی همچنان در محرومیت هستند اما بسا از لحاظ ذهنی، خویش را ارضاء می کنند که شهر نشین گشته اند. قشرهای زحمتکش در جامعه های دارای اقتصاد مسلط، مهاجران محروم را رقیبان خویش تلقی می کنند و دلیل از دلایل متمایل شدن گروههایی از آنها به حزبهای راست افراطی، همین است. اما در جامعه های دارای اقتصاد زیر سلطه نیز، همین پدیده مشاهده می شود. بدیهی است سرمایه سالاران که در کار برقرار کردن استبداد فراگیر سرمایه داری هستند، از این ترس ها و از دلستگی شدید به موقعیت اجتماعی قشرهای جامعه، سود می جویند و آنها را در خدمت خویش نگاه می دارند.

ترس بقدری شدید است که اکثریت بزرگ جامعه ها را از تشدید آلودگی محیط زیست و پایان جستن منابع و فقر و بیکاری که بخاطر پیشخور کردن و از پیش متعین کردن آینده، گریبان فرزندان و نوه ها و نتیجه ها و نیهه های آنها را خواهد گرفت، کم و بیش غافل نگاه می دارد.

بدین قرار، کار با بسته رها کردن محرومان و نیز قشرهای میانی و بسا بالایی جامعه ها از ترسها و ذهنیتی یکسره وهم و دروغ هستند.



دو اقتصاد با دو هدف؟

این کار می‌باید همراه باشد با پیشنهاد انتخابی اقتصادی که هدف آن، نه قدرت (سرمایه سالاری و سالاریهای دیگر) که انسان، انسان حقوقمند، باشد:

۷- چون هدف فعالیت اقتصادی برآوردن نیاز انسان در جریان رشد گشت، لاجرم، رابطه قوا و سلسله مراتب اجتماعی، می‌باید جای خود را به رابطه حقوقمند ها با یکدیگر بسپارد. پایه اولی (رابطه انسان با قدرت) جامعه‌ها را در موقعیتهای مسلط - زیر سلطه قرار می‌دهد و در هر یک از جامعه‌های در رابطه، تضادهای را بر می‌انگیزد و این تضادهای عامل مهم اقتصاد قدرت محوری هستند که، در آن، تولید و مصرف فرآورده‌های مخرب، همچنان در افزایش هستند. از این رو، کار اول کاستن از تضادهای با تغییر جهت از تضاد اجتماعی به توحید اجتماعی است. اقتصاد توحیدی که زورپرستان را خوش نیامده بود و نمی‌آید و در بهار انقلاب ایران، به اجرا گذاشته شد، جز هدف فعالیت اقتصادی را برآوردن نیازهای انسان حقوقمند در جریان رشد، بنا بر این، کاستن از تضادهای در جامعه، از راه توزیع برابرتر امکانات کار و درآمدها و... و بنا را بر تولید و مصرف فرآورده‌های قابل بازتولید گذاشتن، نبود و نیست.

ارزش بشناسد، مدار باز مادی <=> معنوی انسان را با مدار بسته مادی <=> مادی جانشین می‌کند. بدیهی است این کار را با برقرار کردن رابطه انسان با قدرت می‌کنند. در این مدار، نیازهای معنوی (مثل اظهار عشق و علاقه) با فرآورده‌های مادی برآورده می‌شوند. انسان حقوقمند نه تنها انسانی با مدار باز مادی <=> معنوی است، نه تنها رشد او بدین مدار باز میسر می‌شود، بلکه تولید و مصرف به اندازه بازتولید شدنی‌ها، نیازمند این مدار باز و فرهنگ استقلال و آزادی است. از ارزش انداختن قدرت و کاستن بار زور از پندار و گفتار و کردار، بنا بر این، انقلابی تمام عیار، در هر جامعه و جامعه جهانی ضرور می‌شود.

امروز، در این جا و آن جای جهان، از این انقلاب که از راه خشونت زدانی‌ها تحقق یافتی است، سخن رانده می‌شود. اما چه وقت جمهور انسانها به ضرورت این انقلاب پی می‌برند و در کار انجام آن می‌شوند؟ از دید انسان خوش بین، پیش از آنکه دیر شود و محیط زیست را دیگر نتوان به زندگی باز آورد و از دید انسان بد بین، چنین انقلابی شدنی نیست زیرا مرگ از درب وارد سرای زندگی شده است.

۱۰- وقتی زمین آماده شد و محیط زیست روی به سالم شدن نهاد و انسان مستقل و آزاد و حقوقمند مدار باز مادی <=> معنوی یافت، نوبت تنظیم فعالیت اقتصادی بر میزان قابلیت باز تولید می‌رسد:

۱/۱۰- دیدیم که فعلا سالهای عمر را نمی‌توان باز تولید کرد. اما می‌توان عمر را دراز و سالم کرد. معروف است که از این سینا پرسیده اند: مگر نه زیادی جماع و می‌گساری از عمر می‌گاهد، شما چرا در این دو کار افراط می‌کنید؟ او پاسخ داده است: من کم زندگی را نمی‌خواهم، کیف آن را می‌خواهم. گرچه بسیار بعید است که این سخن از آن پزشک و دانشمند گرانقدر باشد، اما این قول وصف حال بسیاری از انسانها هست. این انسانها نمی‌دانند که «کیف زندگی» را قابل باز تولید کردن، نیازمند سلامت تن و طولانی شدن دوران جوانی است. تولید و مصرف فرآورده‌ها نقش تعیین کننده‌ای در طولانی کردن دوران جوانی و طولانی شدن عمر در سلامت دارند. پس از ضابطه‌های مهم، یکی تجدید تولید کردن عمر، دست کم، به معنای طولانی کردن جوانی است. این ضابطه همراه است با ضابطه‌های دیگر:

۲/۱۰- فرآورده‌ها و خدماتی قابل باز تولید هستند که زور عنصری از آنها نباشد و مصرف آن نیز زور ویرانگر تولید نکند. برای مثال، سلاح‌ها و مواد مخدر و مشروبات الکلی و مخدرها... هم زور در ترکیب آنها بکار رفته است و هم مصرف آنها زور ویرانگر تولید می‌کند. این فرآورده‌ها ویرانی‌هایی ببار می‌آورند که بسا بازگرداندن به وضعیت پیشین را ناممکن می‌کنند. چنانکه سلاح اتمی می‌تواند محیط زیست را به محیط مرگ بدل سازد.

۳/۱۰- نیروهای محرکه سه دسته اند: آنها که قابل باز تولید نیستند (مواد اولیه و نفت و گاز وقتی در تولید انرژی بکار می‌روند) و آنها که قابل باز تولید هستند (مثل سرمایه) و آنها که نیاز به باز تولید ندارند زیرا مرتب بر خود می‌افزایند (مثل دانش و فن و اندیشه راهنما به یمن نقد). سرمایه مستهلک می‌شود اما در جریان تولید، سرمایه مستهلک شده باز تولید می‌شود. در برآورد استهلاک، رشد دانش و فن و باروری انسان و کارائی دیگر نیروهای محرکه، لحاظ می‌شوند.

بدیهی است هرگاه بنا بر این باشد که سرمایه افزون بر استهلاک، سود نیز داشته باشد. بر خود نیز می‌افزاید. بنا بر این، در بکار بردن نیروهای محرکه - در حال حاضر این روش بکار می‌رود اما برای به حداکثر رساندن سود سرمایه - تألیفی کمال مطلوب می‌شود که در آنها سهم نیروهای محرکه بر خود افزا بیشتر و سهم نیروهای محرکه غیر قابل بازتولید، کمترین باشد. می‌دانیم که روشهایی برای بازیافت مواد اولیه مستعمل یافته اند و بکار می‌برند. این وعده را می‌دهند که زمانی هر ماده‌ای که مصرف می‌شود، قابل بازگرداندن به حالت اول را پیدا کند. اما از این واقعیت نیز آگاهی که حتی زمانی که دانش و فن امکان بازتولید مواد اولیه را فراهم کند، هم بلحاظ افزایش جمعیت مصرف کننده و هم بخاطر این که بخشی از آنچه مصرف می‌شود به چرخه باز تولید سپرده نمی‌شود، مواد اولیه همواره روی به کاهش خواهد گذارد. پس اندازه نگاه داشتن و بکار بردن هر ماده در ضرورت ترین فرآورده، خاصه، بافتن بهترین تألیف نیروهای محرکه کاری بایسته است.

۴/۱۰- برخورداری انسانها از استقلال و آزادی خویش و تنظیم رابطه بر وفق حقوق، تولید و مصرف فرآورده‌ها و خدمات ویرانگر را کاهش می‌دهد. هر اندازه در یک جامعه تضادهای کمتر و توحید اجتماعی بیشتر، نیاز به دیوان سالاری و نیروی نظامی و انتظامی و... کمتر می‌شود. بنا بر این، بخش بزرگی از نیروهای محرکه آزاد می‌شوند. بکار بردن این نیروهای محرکه در تولید فرآورده‌ها و خدماتی که بکار انسان در جریان رشد می‌آیند، بنوبه خود، توحید اجتماعی را بیشتر و برخورداری همگان را از رشد میسر تر می‌سازد. بدین قرار،

۱۱- رها شدن از روابط مسلط - زیر سلطه، اقتصاد تولید محور را ممکن می‌سازد. اقتصاد وقتی تولید محور می‌شود که

۱/۱۱- هزینه‌های قدرت مداری به صفر میل می‌کنند و مصرف روز افزون به مثابه وسیله بزرگ شدن قدرت (سرمایه و قدرت نظامی و قدرت دینی و قدرت اجتماعی و...) بی‌محل می‌شود.

۲/۱۱- نظام مزدوری که امروزه، نظام برده داری را جهانی کرده است، جای خود را به سامانه‌ای اقتصادی بدهد که، در آن، هر انسانی هم در کارفرمایی و هم در تولید شرکت می‌کند. در حال حاضر، در پاره‌ای از کارفرمایی‌ها، دموکراسی بر اصل مشارکت، در سطح مدیران و فن سالاران، برقرار است. هرگاه کارگران نیز در مدیریت شرکت جویند، بشرط این که هدف به حداکثر رساندن سود - که برداشت از کار مصرف کنندگان و طبیعت است - نباشد، اقتصاد را که در حال حاضر، بخش ناسازگار با دموکراسی بر اصل مشارکت در جامعه‌ها است، با آن سازگار می‌کنند.

۳/۱۱- نیروهای محرکه تنها در قلمرو اقتصاد کاربرد پیدا می‌کنند. به سخن دیگر، انواع قمارها بی‌محل می‌شوند. در حال حاضر، بزرگ ترین قمارخانه، بازار «فرآورده‌های مشق» (بورس بازیها) است. سرمایه‌ای که سالانه، در این بازار، فعال است حدود ۷ برابر سرمایه‌ایست که در تولید فرآورده‌ها و خدمات مخرب و غیر مخرب فعال می‌شود. بنا بر این،

۴/۱۱- اقتصاد ملی سامانه فعال و رشد یابی است که نیاز به نیروهای محرکه را خود تعیین می‌کند. از آنجا که سامانه‌ای کامل، از آن نوع که تمامی نیازها را خود برآورد، مشکل می‌توان ایجاد کرد، پس چند و چون

مبادله سامانه اقتصادی با سامانه‌های اقتصادی دیگر را این سامانه، بر وفق نیازهای خود، تعیین می‌کند. دادن مازادها و گرفتن مازادهای اقتصادهای دیگر که نیازمندیهای سامانه اقتصادی ملی میزان آن را تعیین می‌کند، مبادله اقتصادی است و البته جانشین مبادله‌ای می‌شود که، در حال حاضر، بکار به حداکثر رساندن رانت‌ها می‌آید.

۱۲- میزان عدالت بکار آن می‌آید که نخست چنین اقتصادی را از آن بازدارد که در اقتصاد قدرت محوری از خود بیگانه شود که هدف آن تولید روز افزون قدرت ویرانگر است. و آن گاه، بکار رفتن تدابیر بالا را تضمین و تصحیح آنها را در جریان تجربه، میسر گرداند.

گذارد از تضاد اجتماعی - اقتصادی به توحید اجتماعی - اقتصادی نیز نیاز به عدالت بمتابیه میزان دارد. این میزان - که در کتاب عدالت اجتماعی تا آنجا که ممکن بوده تشریح گشته است - در هر چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی هم جهت باب این انقلاب و هم تصحیح و دقیق کننده تدابیر و روشهایی است که می‌باید بکار روند.

هنوز هر یک از دو اقتصاد، ضابطه‌ها و ویژگی‌های دیگر دارند. اما ضابطه‌ها و ویژگی‌هایی را در معرض شناسائی قرار دادیم که به بکار بنای اقتصادی تولید محور در خدمت جامعه‌ها و انسانهای آزاد و مستقل می‌آید.

* پاسخهای چند پرسش:

۱- آیا می‌توان از درآمد نفت، به عنوان وام استفاده کرد؟ پاسخ این پرسش بنا بر ۱۱ ضابطه بالا، منفی است. فروش نفت و بکار بردن آن به عنوان انرژی - تنها به این دلیل که ارزش آن است - جنایت بر ضد محیط زیست و بر ضد نسل امروز است که در کشور خود، نیروی محرکه و زمینه کار را از دست می‌دهد و بر ضد نسلهای آینده است که از این ماده پس گران قیمت محروم می‌شوند. بکار بردن درآمد نفت برای تحمیل استبداد به یک ملت و ایجاد فرصتهای رانت خواری، جنایت بزرگ دیگری است. بدین خاطر بود که در دو سال اول انقلاب، نیاز اقتصاد تولید محور به سرمایه، تعیین کننده میزان تولید و صدور نفت گشت. بدیهی است نیاز بودجه دولت به درآمد نفت نیز عامل دومی بود که در تولید و صدور نفت، در نظر گرفته می‌شد. بنا بر این بود که با باگرفتن اقتصاد تولید محور، بودجه، برداشتی از تولید ملی بشود و دولت تابع ملت بگردد و از میزان صدور نفت کاسته گردد. پس از آنکه اقتصاد مصرف محور جای به اقتصاد تولید محور می‌داد، صدور نفت خام نیز قطع می‌شد.

۲- نفت و گاز و دیگر منابع طبیعی متعلق به جمهور مردم ایران و نسلهای آینده است. البته نمی‌توان آن را به مالکیت خصوصی در آورد. نمونه‌ای از درآوردن اینگونه منابع را به مالکیت خصوصی، در آمریکا می‌توان مشاهده کرد. اسراف و تبذیر در تولید و مصرف نفت، سبب پایان یافتن منابع و نیاز روز افزون آمریکا به نفت دو منبع بزرگ، یکی در جنوب (ایران و کشورهای عرب نفت خیز) و دیگری در شمال ایران (آسیای میانه) گشته است. از زمان استخراج نفت، این دو منطقه زیر سلطه آمد و به آتش نفت می‌سوزند.

هدف ملی کردن نفت، استقلال و آزادی، بنا بر این، نقش دادن به نفت در اقتصاد تولید محور ملی بود. چنین اقتصادی نیازمند آنست که منابع و

امکانات، همواره، به ترتیبی بکار گرفته شوند که جمهور مردم توانائی مجموعه کارها را در اقتصاد تولید محور بیابند.

۳- استقلال و آزادی و دیگر حقوق انسان از یکدیگر جدائی ناپذیرند. عمل نکردن به حقی، برای مثال آزادی، غفلت از استقلال و دیگر حقوق است و این حقوق نیز از مسئولیت او به عمل به این حقوق و رعایت حقوق دیگران و صد البته، حقوق ملی جدائی ناپذیرند.

غفلت از حقوق و مسئولیت خویش، سبب حاکمیت مافیاهای رانت خوار بر دولت و اقتصاد کشور گشته است. این استبداد، کارگزار اقتصاد مسلطه در ایران است. رابطه‌ای که میان مردم ایران و مافیاهای حاکم بر دولت و اقتصاد مسلط برقرار گشته، سبب شده است درآمدهای حاصل از نفت، به ترتیب زیر توزیع شوند:

● ایرانیان زمینه کار را بخاطر آنکه نفت بمتابیه نیروی محرکه در اقتصاد ایران نقش ندارد، از دست می‌دهد و این زمینه را اقتصاد مسلط بدست می‌آورد.

● از درآمد آن بخش از نفت که بعنوان سوخت بکار می‌رود، افزون بر ۹۰ درصد را اقتصاد مسلط می‌برد. از ۱۰ درصدی که به دست دولت می‌رود، به تمامه خرج ویران کردن اقتصاد تولید محور و تبدیل شدن بخشی از مردم ایران به توزیع کنندگان واردات و جانشین تولید داخلی شدن آنها، می‌شود. در حقیقت، درآمد نفت قدرت خریدی را ایجاد می‌کند که عامل بازگردن دروازه به روی واردات می‌شود.

اینک هر ایرانی می‌باید از خود بیروند: نقش او در ویران کردن اساس حیات اقتصادی و بسا حیات خویش بمتابیه یک ملت چه اندازه است؟ باید از خود بیروند: آیا صحیح است کار قیام را به آخرین لحظه، یعنی به زمانی که موکول کند که دیگر، کار از کار گذشته باشد؟

هر ایرانی می‌باید از خود بیروند: من چه نقشی در استقرار استبداد، بلحاظ ذهنی، فراگیر دارم؟ هر ایرانی می‌باید از خود بیروند: بر سر من چه آمده که اجازه می‌دهم ثروت ملی او را به بهائی ناچیز بفروشد و مستبدان وعده آوردن پول نفت به سفره او می‌دهند؟ هر ایرانی می‌باید از خود بیروند: بر من چه رفته است که یارانه خوار گشته‌ام؟ هر ایرانی می‌باید از خود بیروند: چرا اجازه داده‌ام استبدادی یا بگریز که در سر زمین ثروتمندم، مرا در وضعیت و موقعیت گدا قرار داده است؟ هر ایرانی

۴- دانسته‌های آدمی زمان و مکان معین ندارند. به این دلیل که دانش همه مکانی و همه زمانی است. الا اینکه بسیاری پندارها که دانش نیستند. در جامعه‌های امروز، این پندارها کاربرد بیشتر دارند. از این رو، نقد پندارها و نیز گفتارها و کردارهایی که بیشتر ترجمان جهل و خرافه هستند، ضرورت به تمام دارد. دانستی است که در اقتصاد مصرف محور، به میزانی که مصرف انبوه تر می‌شود، پندارها و گفتارها و کردارها غیر عقلانی تر و بیگانه تر با دانش می‌گردند. در جامعه‌های غرب و جامعه‌های دارای اقتصاد مصرف محور زیر سلطه، عقلا بیش از پیش، قدرتمند می‌شوند و در بحبوحه رشد دانش، پندارها و گفتارها و کردارها غیر عقلانی تر می‌گردند. نقد پندارها و گفتارها و کردارهای غیر عقلانی و ناسازگار با دانش، همت بلند و شکیبائی بسیار و پی گیری می‌طلبد. همت انتقادگران بلند و شکیبائی آنها بسیار و بیگیری شان بی‌کم و کاست باد

پرسشهای دیگر در بخش اول این نوشته، پاسخ جسته اند.



در فصل سوم، به مناسبت «نمایشنامه مدحی» که تلویزیون رژیم پخش می کند، اختصاص می دهیم. در این فصل، «مدحی تازه کند» معرفی می شود.

در فصل چهارم، روشهای کار مافیهای نظامی - مالی در فساد گستری، به قلم زاله وفا، از نظر خوانندگان می گذرد.

و در فصل پنجم، خبرهای تجاوزها به حقوق بشر را گرد می آوریم:

دستگاه جاسوسی آمریکا می گوید: ایران بمب اتمی نمی سازد - اگر ایران تصرف نشود، تا دو سال دیگر صاحب بمب اتمی می شود:

برغم اعلان خطرهای آمریکا و اسرائیل، گزارش جدید سازمان جاسوسی آمریکا حاکی است که ایران سلاح اتمی نمی سازد:

* سیمور هرش: گزارش جدید سازمانهای جاسوسی آمریکا بر اینست که ایران در کار تولید بمب اتمی نیست:

انقلاب اسلامی: در ۶ ژوئن ۲۰۱۱، شرودد راس که مشاور روابط عمومی است و پیرامون امور سیاسی و نظامی قلم می زند، مقاله ای را در کنسرسیوم، انتشار داده است. او نکات اصلی مقاله هرش را زیر عنوان «ایران و بمب» را بازنویسه است:

● مدیر پیشین آژانس بین المللی انرژی اتمی، محمد البرادعی، در گزارش جدیدی که انتشار یافته است، می گوید: من مدرکی حاکی از این که ایران در کار ایجاد تأسیسات تولید بمب اتمی است و اورانیوم به قصد تولید این بمب، غنی می کند، نیافته ام. او که بمدت ۱۲ سال در رأس آژانس بین المللی انرژی اتمی بوده و جایزه نوبل صلح دریافت کرده است، به سیمور هرش، روزنامه نگار محقق گفته است: من بر این باور نیستم که ایران، در حال حاضر، بطور واضح، یک خطر است. آنچه من می بینم هیاهو در باره تهدید ایران است.

البرادعی که نامزد ریاست جمهوری مصر است، افزوده است: آنچه من می بینم بی اعتمادی از دو سو است. تا روزی که آمریکا و ایران به مذاکره با یکدیگر نشینند و برای یافتن راه حل به یکدیگر فشار نیاورند، راه حل وجود نخواهد یافت. هرش، در مقاله خود، «ایران و بمب»، سخنان البرادعی را باز آورده است. مجله نیویورک در ۶ ژوئن، انتشار یافته است.

● هرش باز می نویسد که سازمانهای عضو

از نو تهدید به جنگ!؟

تسلیمات سنا گفت: ایران تصمیم نگرفته تولید بمب اتمی را از سر بگیرد. وقتی رئیس کمیته، کارل لوین از او پرسید: «اندازه اطمینان شما به این ارزیابی چیست؟ آیا به اندازه بالا است؟ کلایپر پاسخ داد: بله به اندازه بالا است.

● در گفتگوهای کشورهای ۵+۱ در استانبول، ۵ ماه پیش از این، مقامات ایرانی به دیپلماتهای غرب گفتند: امریکا و متحدانش باید حق ایران را بر غنی کردن اورانیوم بازشناسند و می باید مجازاتهایی را که بر ضد ایران وضع کرده اند، لغو کنند.

● اینرون، مشاور خاتم کلبتون، گفته است بر اثر مجازاتها، ایران بیش از ۶۰ میلیارد دلار سرمایه برای سرمایه گذاری در نفت و گاز را از دست داده است. و نیز ایران، در قلمرو صنایع، چون صنعت کشتی رانی و بانک و حمل و نقل، از معامله محروم می شود. مجازاتهای فروش سلاح موشکی و اسلحه دیگر، محروم شده است. مجازاتها معاملات مؤسسات مالی و بانکی را ایران را بسیار مشکل کرده است.

● با وجود این، هرش می نویسد: با آنکه مدرک قطعی حاکمی از قصد این رژیم به تولید بمب اتمی وجود ندارد، تکرانی جدید عمومی در باره مقاصد رژیم ایران اساس جسته است. رئیس جمهوری احمدی نژاد، به تکرار، هلو کاست را زیر سؤال برده است و خواسته است دولت اسرائیل از میان بر خیزد و قطعنامه شورای امنیت مورخ ۲۰۰۶ و قطعنامه های پس از آن، در باره متوقف کردن غنی سازی اورانیوم را اجرا نکرده است.

● با وجود این که آژانس بین المللی انرژی اتمی حرمان خویش را از سطح پایین همکاری ایران با ایران، اظهار و افزایش میزان اورانیوم غنی شده و... را گزارش می کند، هنوز نتوانسته است مدرکی بدست آورد حاکی از این که هدف از غنی سازی اورانیوم، ساختن بمب اتمی است.

● توماس پیکر بنگ، دیپلمات امریکائی، سفیر سابق امریکا در روسیه و اسرائیل و اردن و هند که اینک بازنویسه است و عضو فعال شورای ایران - امریکا است، پیشنهادی برای عادی کردن رابطه با ایران ارائه کرده است. هرش بر اینست که پیکر بنگ در مذاکرات بهنایی امریکا با تنی چند از مشاوران بسیار نزدیک به احمدی نژاد شرکت داشته است. و نیز در زمانی است که تقاضای دیدار با او با ما کرده است.

● هرش از قول دبل یو. پاتریک لانگ، یک افسر اطلاعاتی بازنویسه ارتش امریکا و تحلیل گر اداره اطلاعات وزارت دفاع امریکا در امور خاورمیانه، آورده است: بعد از فاجعه مصیبت باری که جنگ عراق شد، تحلیل گران جامعه اطلاعاتی امریکا از امضای گزارشهای بی مبنی خودداری کردند.

● هرش می نویسد: مقامات حکومت اوپاما اغلب آخرین اطلاعاتی را که سازمانهای اطلاعاتی به دست می آورند، در اختیار دارند. دنیس راس، مشاور ارشد اوپاما در امور خاورمیانه، در اجتماعی که کمیته امور امریکا و اسرائیل (AIPAC)، مهمترین لابی اسرائیل در امریکا (گفته است: ایران برنامه های اتمی خود را بمیزان قابل اهمیتی افزایش داده است.

و در ماه مارس گذشته، روبرت اینهورن مشاور هیلاری کلبتون، وزیر خارجه امریکا، در امر کنترل سلاح گفته است: ایرانیها همه عناصر لازم برای داشتن توانائی تولید بمب اتمی را به دست آورده اند.

و ستانور ژوزف لیبرمن که سخت هوادار اسرائیل است به خبرگزاری فرانسه گفته است: من نمی توانم جزئیات را بگویم اما نیک روشن است که ایرانیها جدا در کار تولید بمب اتمی هستند.

● هرش به یادها می آورد که در سال ۲۰۰۸، اوپاما و هیلاری کلبتون، در مقام نامزد ریاست جمهوری، در باره تجهیزات اتمی ایران آگاه می شده اند و بنا بر فرصت، در باره آن سخن گفته اند. این امر که ایران مصمم به تولید سلاح اتمی است، مسلم شمرده می شد.

● اما در ماه مارس گذشته، سر تیپ جمیس کلایپر، مدیر اطلاعات ملی در کمیته

زمان لازم بوده است برای این که ایران به تولید بمب اتمی توانا شود.

● مینا تنها گزارش آژانس نیست. دستور احمدی نژاد نیز هست. او دستور داده است سازمان انرژی اتمی ایران، اورانیوم ۲۰ درجه تولید کند و گفته است ایران میزان غنی سازی اورانیوم را بیشتر از ۲۰ درصد نیز بالا خواهد برد.

● ۱۸ ماه پیش از این، کاخ سفید تکرانی خود را از قصد ایران - آن زمان نیز دستور داده شده بود سازمان انرژی اتمی اورانیوم ۲۰ درجه برای مصرف رآکتور اتمی تهران، تولید کند - اظهار کرده بود. اما بعد از گذشته ۱۸ ماه، اشاره ای نیز به این مایه تکرانی نکرده است.

● این امر که ایران ظرف چند هفته می تواند اورانیوم ۹۰ درجه خالص تولید کند سختی میان نهی است.

* سفرای سابق ۶ کشور اروپائی در ایران: از اهریمن ساختن اتمی ایران باز ایستیم:

◀ لوموند هشدار ۶ سفیر سابق ۶ کشور اروپائی در ایران را در تاریخ ۹ ژانویه ۲۰۱۱، انتشار داده است. سفیران سابق، ریچارد دالتون، سفیر سابق انگلستان در ایران و استین هووو کریشتن، سفیر سابق سوئد در ایران و بل ون مالتزاهن، سفیر سابق آلمان در ایران و گیوم متن، سفیر سابق بلژیک در ایران و فرانسوا نیکولو، سفیر سابق فرانسه در ایران و روبرت تو تسکانو، سفیر سابق ایتالیا در ایران، نوشته اند:

● ما سفیران کشورهای مختلف اروپا در ایران بودیم. اما از نزدیک پدید آمدن بحران میان ایران و جامعه بین المللی بر سر پرونده اتمی ایران و بالا گرفتن کار آن را از نزدیک، پی گرفته ایم. باز ماندن این پرونده در مدتی چنین دراز، برای ما غیر قابل قبول است. دنیای عرب و خاورمیانه وارد عصر جدیدی می شوند. هیچ کشوری از تغییر در امان نمی ماند. جمهوری اسلامی ایران مورد مخالفت بخش بزرگی از مردم ایران است. همه جا، چشم اندازهای جدید در حال ترسیم شدن اند. دوره های تردید و عدم اطمینان مساعد زیر سؤال بردن اند. زمان آنست که مسئله اتمی ایران را زیر سؤال ببریم:

● در حقوق بین المللی، موضع اروپا و امریکا پیش از آن سست است که می نماید. در مجموع، در یک چند قطعنامه شورای امنیت، متجمیع است. این قطعنامه ها بر طبق فصل هفتم میثاق سازمان ملل صادر شده اند و اجازه می دهند «در صورت به خطر افتادن صلح» تدابیری تقصیق کننده به اجرا گذاشته شوند.

اما کجاست تهدید؟ آیا غنی شدن اورانیوم توسط ساتر فیوژهای ایران تهدید صلح جهانی است؟ بدیهی است این غنی سازی یک فعالیت اتمی حساس است که توسط یک کشور حساس، در یک منطقه حساس، انجام می گیرد. دلمشغولی که جامعه بین المللی ابراز می کند مشروع است و ایران وظیفه ای بر عهده دارد که در عین حال اخلاقی و سیاسی است. این وظیفه بر طرف کردن این دلمشغولی است. اما در حقوق بین المللی و در قرارداد منع گسترش سلاح هسته ای پرداختن به غنی سازی اورانیوم را ممنوع نمی کند. کشورهای دیگر، چه آنها قرارداد منع گسترش سلاح اتمی را امضاء کرده اند و خواه آنها که نکرده اند، به غنی سازی اورانیوم پرداخته اند بی آنکه متهم شوند صلح جهانی را به خطر انداخته اند.

● فعالیت اتمی ایران تحت تقصیق آژانس بین المللی انرژی اتمی است. البته تقصیق طبق موافقت نامه ضمانت که در سالهای ۱۹۷۰ انجام گرفته و از اعتبار افتاده، انجام می گیرد. اما این نیز راست است که آژانس هیچگونه مدرکی دال بر اینکه ایران به

فعالتهای اتمی خود، هدف نظامی داده است، بدست نیاورده است.

● «تهدید صلح» ناشی از یک برنامه محرمانه تولید سلاح اتمی است؟ دست کم ۳ سال است که جامعه اطلاعاتی امریکا قائل به وجود چنین برنامه محرمانه ای نیست. جمیس کلایپر، مدیر این جامعه، در ماه فوریه، در کنگره شهادت داد: «ما همچنان فکر می کنیم که ایران باب تولید بمب اتمی را باز نگاه داشته است... با وجود این، ما نمی دانیم آیا ایران سرانجام تصمیم خواهد گرفت بمب اتمی را بسازد یا نه... ما همچنان بر این داوری می مانیم که روند تصمیم گیری ایران در مورد اتم، تابع محاسبه سود و زیان تولید بمب اتمی است. این امر به جامعه بین المللی فرصت می دهد بر جهت یابی تصمیم ایران اثر گذارد.»

● امروز، اکثریتی از کارشناسان، از جمله کارشناسان اسرائیلی، بر این نظر شده اند که ایران در پی کسب توانائی فنی تولید سلاح اتمی است اما خود را از تولید آن، باز می دارد. می توان و بحق، از این قصد ایران متأسف بود. اما نه قرارداد منع گسترش سلاح هسته ای و نه در حقوق بین المللی، کسب این توانائی ممنوع نشده است. کشورهای دیگری غیر از ایران، این توانائی را بدست آورده اند و یا در حال بدست آوردن اند. اما متعهد شده اند هیچگاه خود را به سلاح

هسته ای مجهز نکنند. کسی هم کاری به کار آنها ندارد.

● اما، به ما می گویند: این سوء نیت ایران و امتناعش از گفتگوهای جدی است که در ۲۰۰۶، کشورهای ما را ناگزیر کرد پرونده اتمیش را به شورای امنیت ببریم. در این باره نیز، اموری وجود دارند که چندان روشن نیستند: یادآور شویم که در سال ۲۰۰۵، تهران در باره سقف تعداد ساتر فیوژهای خود و اندازه غنی سازی اورانیوم زیر میزان لازم برای تولید بمب اتمی، گفتگو کند. ایران گفت آماده است قرارداد الحاقی را به اجرا بگذارد و این قرار داد اجازه همه گونه بازرسی در سرتاسر ایران را به آژانس بین المللی انرژی اتمی می داد. حتی آژانس می توانست در باره تأسیسات اظهار نشده نیز تحقیق و بازجوئی کند.

اما در آن زمان، اروپائیان و امریکائیها می خواستند ایران را مجبور کنند برنامه غنی سازی اورانیوم را متوقف کند. دست کم، در نظر ایرانیها، اروپائیها و امریکائیها از طریق شورای امنیت همان هدف، متوقف کردن غنی سازی اورانیوم، را تعقیب می کنند. پیش از این که ایران را به بستن باب گفتگو متهم کنیم، لازم است بپذیریم که «به صفر رساندن تعداد ساتر فیوژهای ایران»، هدفی غیر واقع بینانه بوده و کار را به بن بست کنونی رسانده است.

● می ماند راه بدو دروئی که ذهن بسیاری از رهبران کشورهای ما را به خود مشغول کرده است: چرا باید بر روی رژیم ایران در گشود و بدین کار مشروعیت داخلی و بین المللیش را اعاده کرد؟ آیا بهتر نیست منتظر آن شویم رژیم مقبول تری جانشین آن شود؟ این یک پرسش واقعی است. اما بسا در باره اثر گفتگو بر سر اتم ایران بر تحولات داخلی این کشور، بسیار اغراق می شود. رونالد ریگان، اتحاد شوروی سابق را «امپراطوری شر» می خوانند. باوجود این، در باره خلع سلاح اتمی، با میخائیل گورباچف، گفتگوهای جدی و پی گیر می کرد. آیا می توان او را بابت به تأخیر انداختن روند تاریخ، سرزنش کرد؟

● عضو دائمی شورای امنیت و آلمان قطعاً می باید در باره حقوق بشر همچنان به ایران فشار بیاورند. اما در همان حال، می باید مسئله بر درد سر و فوری اتم را نیز حل کنند. بدین سان، ما سرچشمه یک تنش مهم در منطقه ای که پیش از هر زمان به آرامش نیاز دارد، خشک می کنیم.



از نو تهدید به جنگ!؟

● شکست گفتگوهای ماه ژانویه در استانبول و مکاتبه بی حاصل دو طرف مشکلات بیرون رفتن از حالت توقف، مهم جلوه گر ساخت. از جنبه روش، هر اندازه گفتگوها راز دارانه تر و فنی تر باشند بیشتر اقبال رسیدن به نتیجه را می یابند. و در آنچه به مسئله مربوط می شود، هم اکنون می دانیم که هرگونه راه حلی بر کیفیت بازرسی آژانس بین المللی، پایه خواهد جست.

با ما اطمینان داریم که آژانس توانا به مراقبت از فعالیتهای اتمی اعضای خویش، از جمله ایران، است و با آژانس اطمینان نمی کنیم. اگر اعتماد نمی کنیم، چرا باید سازمانی را باید حفظ کرد که تنها در مورد شوراهائی کار آئی دارد که خود در پی تولید بمب اتمی نیستند؟ هر گاه بنا بر اعتماد به آژانس باشد، هر دو طرف می باید از این سازمان پیروند چه چیزها را برای کنترل کامل برنامه اتمی ایران لازم دارد به تریبی که بتواند تضمین کند که فعالیت صلح این کشور، در تمامی ابعاد خویش، صلاح آمیز است. بر اساس پاسخ آژانس، گفتگویی عمل گرامی تواند آغاز شود.

انقلاب اسلامی: سرانجام، در غرب، کسانی پیدا شدند راست بگویند و این کسان سفیران همین غرب در ایران بوده اند. با وجود این،

* روسیه و چین نیز به کشورهای امریکائی و اروپائی در ابراز نگرانی از هدف نظامی برنامه اتمی «ایران» پیوستند:

◀ در ۹ ژوئن ۲۰۱۱، به گزارش رویتر از وین، روسیه و چین در اظهار نگرانی عمیق خود از عدم اجرای قطعنامه های شورای امنیت و امکان جهت یافتن فعالیتهای اتمی ایران به تولید بمب اتمی، به قدرتهای غرب پیوستند: روزی بعد از این که ایران گفت میزان تولید اورانیوم غنی شده با درجه بالا را سه برابر می کند، و این کار را در تأسیسات زیر زمینی مصون از حمله های هوایی احتمالی امریکا و اسرائیل می کند، امریکا و آلمان و فرانسه و انگلستان و روسیه و چین، یعنی کشورهای ۵ + ۱ بیانه ای انتشار دادند و نگرانی عمیق خویش را ابراز کردند.

روسیه و چین، پیش از این، در برابر منزوی کردن ایران بخاطر غنی سازی اورانیوم، مقاومت می کردند. کشورهای غرب ظن داشتند که هدف واقعی فعالیتهای اتمی ایران، تهیه سوخت برای نیروگاه اتمی برق باشد. آنها می گفتند قصد واقعی ایران غنی سازی اورانیوم تا درجه بالا و بکار بردن آن در تولید بمب اتمی است.

بیانیه می گوید: ما ایران را فراموش نمی کنیم که با آژانس همکاری کامل کند. مشکل وقتی حل می شود که هیچ امکانی برای انحراف فعالیت اتمی ایران به سمت تولید بمب اتمی باقی نماند.

نماینده امریکا در آژانس، جداگانه، گفت: قصد ایران به غنی سازی اورانیوم با سانتریفوژهای پیشرفته، در تأسیساتی که در دل کوه ایجاد شده اند، تأییدی است بر بجا بودن بی اعتمادی عمیق جامعه بین المللی به ایران و هدف واقعی از اجرای برنامه اتمی است. بنا بر این، خواست جامعه جهانی از ایران، بجا است.

● علی اصغر سلطانی، نماینده ایران در آژانس، حمله زبانی به یوکیا آمانو، مدیر آژانس بین المللی انرژی اتمی کرد و او را به تسخیر گوی کوهی متهم کرد. علت نیز اینست که در مقایسه با البرادعی، مدیر پیشین، این مدیر روش قاطع تری در قبال ایران در پیش گرفته است. در ماه پیش، او از ایران خواست اجازه بازرسی از همه تأسیسات اتمی را به مفتشان آژانس بدهد و به پرسشهای آژانس پاسخهای بایسته را بدهد.

● در ۹ ژوئن ۲۰۱۱، صالحی، «وزیر» خارجه ایران تکذیب کرد که ایران قصد دارد اورانیوم را بالاتر از ۲۰ درجه غنی کند.

آیا ژنرال کین که در جنگ عراق نقشی مهم داشته، اینک در کار زمینه سازی برای حمله نظامی به ایران است؟:

انقلاب اسلامی: در ۵ ژوئن ۲۰۱۱، ری مک گورن، تحلیل گر پیشین سیا، مقاله مفصلی در باره تدارک جنگ با ایران، انتشار داده است. نکات عمده آن عبارتند از:

● ژنرال ژاک کین کین که در ۲۰۰۷، عامل گسیل قوای بیشتر به عراق و تسدید جنگ در این کشور بود، اینک در کار تسدید تنش ها با ایران است: ژنرال کن که اینک باز نشسته است، در سالهای اخیر، با محافظه کاران جدید همداستان است. در اجتماعی از دوستانی که در فرودهام کلز همدرس بوه اند، به ما گفت: بعد از صحبت برای شما به اروپا می رود تا نقش لابی را نزد رهبران ۴۱ کشوری را بازی کند که عضو ناتو هستند. غیر از سه کشور، بقیه حاضر نشده اند فرزندانشان در جنگ افغانستان قربانی شوند. همه علائم گویای این واقعیتند که ژنرال کن به این صرافت نیفاده است که با اروپائی ها در یاققه اند که افغانستان و بنامستان گشته است. جنگ در آن کشور به پیروزی نمی انجامد.

● ژنرال کین در سخن رانی خود گفت: از فرماندهان نظامی انگلستان پرسیدم: چرا انگلستان در باره فرجام جنگ در افغانستان، دچار تردید شده است؟ ژنرالهای انگلیسی به من گفتند: آیا شمای امریکائی اعتماد خود را به ما از دست داده اید؟

در پاسخ، ژنرال کن گفت: آری از دست داده ایم. او از انزوای روز افزون امریکا، حتی از نزدیک ترین متحدانش، در مورد جنگ و صلح، سخت تالان بود. ژنرال کین یاد آور شد که فرافان به اروپا و خاورمیانه و جنوب شرقی آسیا سفر می کند و می کوشد قوت منش امریکائیان را در اروپائیان القاء کند. او بر این نظر بود که دو جنگ جهانی عصیت را از بیشتر اروپائیان شناسانده است. از دید او، عامل دیگر سست منشای اروپائیان اینست که رهبران حاضر نیستند مردم را به فداکاری بخوانند. و این فرآورده سوسیال دموکراسی حاکم بر اروپا است.

● ژنرال کین و همکاران نظامی او مشکلی با تقاضای فداکاری بیشتر از امریکائیان ندارد. بخصوص که نیمی از افراد ارتش امریکا از افراد فقیر ترین خانواده ها هستند که در شهرهای با جمعیت کمتر از ۵۰ هزار و روستاها زندگی می کنند. در این مناطق کار کم و سطح آموزش و پرورش پایین است.

● همین ژنرال بود که در سال ۲۰۰۷، اسباب گسیل ۳۰ هزار تن نیروی اضافی را به عراق فراهم آورد. او به شیعه ها کمک کرد پاک سازی قومی بخش عمده بغداد را به انجام رساند. این شهر که اکثریت سنی می داشت اینک شهری با اکثریت شیعه گشته است.

● من امیدوار بودم او در باره موفقیت آمیز بودن گسیل ۳۰ هزار قوای بیشتر سخن گوید. پرسشهایی را هم آماده کرده بودم. اما محور سخنرانی او «تهدید ایران» بود. او ایران را کشوری تصویر کرد که در پی برقراری خلیفه گری از راه شکست روحیه امریکائیان است. از دید او، قدم اول، تروهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بود. بنا بر قول ژنرال کین، تنها دیکتاتوری حاکم بر ایران قصد دارد بر منطقه سلطه جوید، بلکه می کوشد، از راه بدست آوردن بمب اتمی، دنیا را بطور بنیادی تغییر دهد. او ادامه می دهد: امریکا بحق نگران است. نگران تجاوز رژیم ایرانی به حقوق

شهروندان ایرانی است. اما «نگرانی بنیادی» از این رو است که ایرانیان بمب اتمی بدست آورند. زیرا از آن پس، آنها، در همه جا، نقش «لات و آدمکش» را خواهند یافت. من دست خود را بالا بردم. اما صبر کردم تا که کین سخن خود را تمام کند. او به شوندهگان اطمینان داد که از چینی که دارد سر بر می آورد، امریکا می باید بسیار کم برترسد. وقتی سرانجام نوبت من شد، به او یادآور شدم که من چون او در ارتش بوده ام و از آن جا به سیا آمده ام و مدت ۲۷ سال تحلیل گر سیا بوده ام.

آیا ممکن است او از گزارش به اتفاق آرای ۱۶ سازمان اطلاعاتی امریکائی اطلاع باشد که در اواخر سال ۲۰۰۷، تهیه شد و حاکی از این بود که ایران از اواخر سال ۲۰۰۳، اجرای برنامه تولید بمب اتمی را رها کرده است؟

آیا او ارزیابی اطلاعات ملی با شهادت مدیر اطلاعات ملی، دنیس بلر نخوانده و نشنیده است؟ دنیس بلر، در ماه مارس سال جاری، به کنگره گفت: تغییری در نظر سازمانهای اطلاعاتی امریکا در این باره که ایران در کار ساختن بمب اتمی نیست، بوجود نیامده است. بهر رو، او پرسید: پرسش شما چیست؟

● سئوالهای من عبارتند از شما، چرا به محافظه کاران جدید پیوسته اید که میان نیازهای استراتژیک اسرائیل و نیازهای استراتژیک امریکا چنین سخت می توانند تمیز بدهند؟ او گفت: مسلم است که از آغاز در کار به دست آوردن سلاح هسته ای هستند؟ چه وقت دانستید که این ادعا راست است؟ چگونه می توانید با اطمینان بگویند ایران دشمن استراتژیک ما است؟ این ادعا راست نیست و شما می دانید که دروغ است.

بعد از او خواستیم، در فرودگاه، از فرصتی که دارد استفاده کند و مجله نیویورکر را بخرد و مقاله سیمور هرش را بخواند. من می باید حدس می زدم که جواب ژنرال کین نه تنها جواب نخواهد بود، بلکه بخردانه نیز نخواهد بود. او گفت: مسلم است که از آغاز سال ۲۰۰۶، حتی پیش از آن که ارزیابی اطلاعات ملی تحریر شود، ایران دست بکار تولید بمب اتمی بوده است. من گفتم: این سخن شما یک دروغ است.

● پرسش کننده دیگر از ژنرال کین پرسید: چرا خاورمیانه منطقه ای رها از سلاح هسته ای نشود؟ او توضیح داد که تنها اسرائیل با خلع سلاح اتمی خاورمیانه مخالف است و امریکا نیز از اسرائیل حمایت می کند. پرسش کننده سومی در باره نفوذ لابی اسرائیل در امریکا پرسید و ژنرال پاسخ داد: متأسفم وقت ما به پایان رسیده است!

● اینطور می نماید که گزیننه حمله نظامی به ایران، از نو، روی میز قرار گرفته است. کسانی چون ژنرال کین در کار زمینه سازی و تدارک اسباب آن هستند. در واشنگتن، ما محافظه کاران جدید را «دیوانه هائی می خوانیم که در پایتخت امریکا، رهبران فکری سیاستمداران گشته اند».

● و اسرائیلی ها تمام کوشش خود را بکار می برند تا که مردم اسرائیل را متقاعد کنند موجودیت اسرائیل در خطر است. این کار را برای آن می کنند که آنها را با حمله نظامی به ایران، موافق کنند. کار را به جانی رسانده اند که میسر داگان، رئیس پیشین موساد، در عین، گفت: رهبران اسرائیل دست به کار انجام کاری هستند که واقعا با عقل جور در نمی آید.

● در سخنان اخیرش در دانشگاه عبری، داگان حمله نظامی به ایران را یک «فکر ابلهانه» خواند که جنگ منطقه ای بیار می آورد. چنین جنگی دلیل ساختن برای تولید بمب اتمی توسط ایران است. ورود در یک نزاع منطقه ای برای اسرائیل ناممکن است.

● اما بسیاری از سخت سران اسرائیل - همچون محافظه کاران جدید امریکا که شکرکای آنها هستند - نمی خواهند به این هشدارها گوش فرادهند.

روزنامه اسرائیلی ها ارتش گزارش کرده است: بیشتر سیاستمداران و بخش وسیعی از روزنامه نگاران، می خواهند داگان دم فرو بندد. نمی خواهند او به ما هشدار بدهد و با هشدارهای خود ما را بترساند. ما در باره وزیر و اهود باراک، وزیر دفاع، اعتماد کرده ایم. تنها به این دو اعتماد کرده ایم. اگر آنها تصمیم به جنگ بگیرند، ما از آنها پیروی می کنیم و همراه آنها وارد جنگ و خطر هایش می شویم.

● باوجود این، ها ارتش توضیح می دهد که اگر داگان فکر می کند جنگ با ایران موجودیت اسرائیل را تهدید می کند، نه تنها حق دارد صدای خود را به گوش همگان برساند، بلکه هشدار دادن برترین وظیفه او است. او می باید، همچون دروازه بان (در بازی فوتبال) جلو این کار را بگیرد. اگر جز این کند، به نقش خود بمثابة رئیس پیشین موساد، جفا کرده است.

● از خود پرسیدم چرا به ژنرال گتتم دروغ می گوید؟ می توانستم با لحن مودبانه تری سخن او را تکذیب کنم. دیدم ذهن من امور بسیاری را در رابطه با یکدیگر قرار داده است و حاصل آن مجموعه امور دروغی گشته و در موافق کردن امریکائیان با جنگ بکار رفته است. دهها هزار تن انسان - عراقی و افغانی و پاکستانی و لیبیائی و امریکائی - کشته شده اند. بخاطر دروغهایی گشته شده اند که ژنرال کین یکی از آنها را در باره ایران گفت: «ایران در کار تولید بمب اتمی است».

● من ژنرال کین و دوستان محافظه کار جدیدش را کسانی می دانم که مسئول گسیل ۳۰ هزار قوای اضافی، در فاصله فوری به ۲۰۰۷ تا ژوئیه ۲۰۰۸، به عراق هستند. تنها در سال ۲۰۰۷، کشته های امریکا ۹۰۰ تن شدند. از سال ۲۰۰۴ بدین سو، آن سال مرگبار ترین سال برای ارتش امریکا شد.

اما در آنچه به غیر نظامیان عراقی مربوط می شود، در نیمه اول سال ۲۰۰۷، مرگبار ترین ۶ ماه در تمام طول جنگ شد. نیروی بیشتر برای جنگ پرداخته تر موجب مرگ عراقیان و ویرانی مناطق صنعتی عراق، به پنهان پایان بخشیدن به خشونت در عراق شد. آنچه به راستی در دوران جنگ گسترده روی داد این بود که قوای بیشتر امریکا در بغداد، به شیعه ها کمک کردند سنی ها را خلع سلاح کنند. وقتی سنی ها خلع سلاح شدند، افراد مسلح شیعه، شب ها، به همسایه های سنی حمله می کردند و این سان، بغداد را از وجود آنها پاک کردند...

● پرسشهای پاسخ نیافته:

پیش از اینکه ژنرال کین ایران را موضوع اصلی سخنان خود کند، من چند سئوال در باره «قوای بیشتر برای جنگ گسترده بر ضد خشونت در عراق» آماده کرده بودم. مقصودم بیشتر این بود که همکلاسی های دوره تحصیل که هنوز نمی دانند برای دریافت اطلاعات واقعی و تحلیلهای واقع بینانه به کجا باید رجوع کنند، روشن بگردند. مطمئن بودم که پاسخهای او و یا پاسخ ندادنها، برای یافتن نظر صحیح در باره جنگ عراق آموزنده می شدند. در اواخر سال ۲۰۰۶، فرمانده قوای امریکا در خاورمیانه، ژنرال جون ابوزید و فرمانده قوای امریکا در عراق، ژنرال رز کرسی، بهنگان شهادت رسمی در کمیته نیروهای مسلح سنا، قویا با ارسال قوای بیشتر به عراق، از سوی امریکا و ناتو مخالفت کرده بودند. آنها این طور استدلال کرده بودند: کاستن از شمار قوای امریکا در عراق سرانجام به سیاستمداران عراق حالی خواهد کرد که خود می باید در خانه خویش، نظم برقرار کنند.

پیش از انتخابات نیم دوره ای سال ۲۰۰۶، دونالد رامسفلد، وزیر دفاع وقت، از تقاضای فرماندهان نظامی و محافظه کاران جدید سخت سر که در حکومت بوش بودند،

حمایت می کرد. آنها خواهان تسدید جنگ در عراق بودند. بلافاصله بعد از انتخابات، رامسفلد از وزارت کناره گرفت و در دسامبر ۲۰۰۶، روبرت گیتس جانشین او شد. در همان ماه دسامبر، کمسیون رسیدگی به جنگ عراق، تحت ریاست وزیر خارجه در ریاست جمهوری ژرژ بوش (در) و میدلتون به این نتیجه رسید که نمی باید قوای اضافی به عراق گسیل کرد.

رئیس ستاد ارتش نیز مخالف گسیل نیروی بیشتر به عراق بود. باوجود این، به فشار ژنرال کین و محافظه کاران جدید، ۳۰ هزار قوای اضافی برای تسدید جنگ به عراق گسیل شد. ژنرال ابوزید و ژنرال کیسی رفتند نیز روانه شدند.

● سئوال من از ژنرال کین این بود: چرا او و محافظه کاران جدید، متحدان او، پزیدنت بوش و معاون رئیس جمهوری، دیگ چنی را متقاعد کردند نظر کارشناسان را نادیده گیرند و به خواست ژنرال کین و محافظه کاران جدید، به عراق نیروی اضافی بفرستند؟ آیا بدین خاطر نبود که شکست امریکا را تا پایان دوران ریاست جمهوری بوش و معاونت دیگ چنی، به تأخیر اندازند؟ آیا صحیح بود که تنها بدین خاطر که بوش و دیگ چنی مسئول فاجعه عراق شناخته نشوند، هزاران عراقی و نزدیک به ۱۰۰۰ امریکائی کشته شوند؟

● انقلاب اسلامی: گرچه هم اکنون محافظه کاران جدید دست بکار تبلیغات گسترده شده اند که ناکامی در جنگ در عراق و افغانستان را به پای اواما بنویسند، اما این ناکامی و فاجعه بزرگ انسانی به پای بوش و دیگ چنی، بمشابه جنایتکاران جنگ نوشته شده است. عقلهای قدرتمنداری که بر سرنوشت جامعه ها حاکم می شوند، از هیچ جنایتی برای ارضای هوفهای شخصی و گروهی خود روی گردان نمی شوند.

آیا حمله ای بر ضد ایران در حال تدارک است؟:

● انقلاب اسلامی: میدل ایست (۷ ژوئن ۲۰۱۱) تحقیق ویکتور کوتسو Kotsev را تحت عنوان بالا انتشار داده است. نوشته اطلاعات زیر را در بردارد:

● در اسرائیل، به خلاف یک سال پیش، کم هستند تحلیل گرانی که جرأت کنند حمله نظامی به ایران، در آینده نزدیک را، امری جدی ممکن بشمارند. برعکس، بیشتر این فکر را فراموش کرده اند. بخصوص این فکر را که اسرائیل به تنهایی به ایران حمله کند را فراموش کرده اند. یکی از تبلیغ های دهه اخیر این بود که اسرائیل انتخاب دیگری جز حمله به تأسیسات اتمی ایران ندارد. مگر این که امریکا ابتکار عمل را از آن خود کند و نخست قوای امریکا باشند که به ایران حمله می کنند.

● با وجود این، اسرائیل دشمن آیت الله ها است و سکوت و ضعف ظاهرش بسا فریب کارانه باشد. در طول ۴۴ سال گذشته، اسرائیل، همواره قصد خویش از حمله نظامی را پوشانده است.

● دو سال پیش، در همان زمان که اسرائیل سخت بکار تبلیغ ضرورت جنگ با ایران بود، از تاریخ شناس اسرائیلی پرسیدم: معمولا اسرائیل نخست عمل می کند و بعد آن را توجیه می کند (مثل حمله هوایی ۲۰۰۷ به سوریه). چه پیش آمده است که این بار، روشی وارونه روش معمول بکار می برد؟ او جواب داد: آنچه مایه تفاوت است اینست که این بار، پیش از دست زدن به هرگونه عملی، اسرائیلی ها می باید نسبت به لزوم آن متقاعد شوند.

● در ماه گذشته، در محیط های سیاسی و ارتباط جمعی اسرائیل، بحث مهمی بر سر حمله نظامی به ایران، در گرفت. اما در



مقایسه با داعی بحث‌ها در یک سال پیش، بی صدا شد. با وجود این، جفری گلدبرگ و کسان دیگری بر این نظر شدند که احتمال حمله اسرائیل به ایران در ماه ژوئیه، ۵۰ درصد است. او این نظر را بعد از گفتگوهایش با سیاستمداران و مقامات وزارت دفاع اسرائیل پیدا کرده است.

● در چند ماه پیش، در زمان که بهار دنیای عرب (جنبشها) آغاز شد، بحث از حمله نظامی به ایران نیز به پستو رفت. صبر کنیم ببینیم چه می‌شود، روبه شد. مسائل فوری تر، چون مسئله مصر و قصد فلسطینی‌ها بر اعلان دولت فلسطینی در سال جاری، موضوعات محوری شدند که مقامات اسرائیلی می‌باید به آنها می‌پرداختند. شکاف در دولت اسرائیل بر سر ایران، بطور روز افزون آشکار تر شد. آدمی مثل اهود باراک، وزیر دفاع اسرائیل قتیله را پائین کشید.

رئیس اسفانه ای موساد، داگان، حمله اسرائیل به ایران را کاری ابلهانه توصیف کرد. دیر تر او گفت: اگر کسی بطور جد در فکر حمله به ایران است، او باید بدانند که اسرائیل را وارد جنگ با منطقه می‌کند که کسی نمی‌داند از آن چگونه بیرون خواهیم رفت.

اما نتان یاهو، نخست وزیر اسرائیل به امکان حمله به ایران، اشاره می‌کند. برای مثال، او، در سخنرانی خود در کنگره آمریکا، گفت: پیش از این، از نتایج مجهز شدن ایران به بمب اتمی سخن می‌گفتم. اما حالا آن زمانی دیگر است. صفحه تاریخ بسا به زودی ورق بخورد و صفحه بزرگ ترین خطر را بر روی همه ما گشوده شود: یک رژیم اسلامی سئیزه جو مجهز به سلاح اتمی خطری است که ما را تهدید می‌کند. و معاون نخست وزیر در امور استراتژیک، موشه یالون می‌گوید: «دنیای متمدن» می‌باید بر ضد ایران اقدام کند. از جمله، دست به اقدام نظامی بزند.

● با اینهمه، بحث بر سر حمله به ایران سرد شده است اما هر لحظه ممکن است داغ شود. چون ممکن است سرد شدن علامت تصمیم به حمله به ایران باشد، پس می‌باید مراقب علامتها بود.

امیر اورن، تحلیل گر اسرائیلی اینطور استدلال می‌کند: در فاصله اواخر ماه ژوئن و کناره گیری روبرت گبش از وزارت دفاع آمریکا و بازنشستی در یاسالار مایک مولن، رئیس ستاد مشترک آمریکا در آخر ماه سپتامبر، این خطر که نتان یاهو و باراک حمله غافلگیرانه ای به ایران بکنند، بزرگ است. بخصوص برای منصرف کردن توجه از مسئله فلسطین و راه حلی که می‌باید بیچود.

● یادآوری این امر که دو ماه پیش، اسرائیل نقشه استحکامات نظامی حزب الله در جنوب لبنان را انتشار داد، مهم است. این کار اختطاری به حزب الله بود که از هرگونه رویارویی با اسرائیل خودداری کند. آخر، در نظر عموم، حزب الله سلاح مؤثر ایران بر ضد اسرائیل است.

● دو همدار داگان و انتشار نقشه استحکامات نظامی حزب الله لبنان و گفتگوها برای رها کردن ژیلاد شلیت - گفته می‌شود اسرائیل می‌خواهد پیش از حمله به ایران او را از اسارت رها کند زیرا می‌داند بعد از حمله به ایران، این کار ناممکن می‌شود - بضرورت به معنای تدارک جنگ با ایران نیست. اما مجموع اینها این پرسش جدی را پیش رو می‌نهند: اسرائیل کدام هدف را در سر دارد؟

پاسخ می‌تواند این باشد که اسرائیل خود را برای معسوم ماندن خویش از پی آمدهای کشور دیگری به جمهوری اسلامی ایران آماده می‌کند. داگان بسا هشدار نمی‌دهد که اسرائیل خود به ایران حمله نکند، بلکه هشدار می‌دهد که دولت اسرائیل در حمله کشور دیگری به ایران شرکت نکند. ● از منظر کلی، تنشها با ایران بسیار شدید هستند. امور شناخته شده گویای اشتغال

از نو تهدید به جنگ!؟

کشورهای ۵+۱ با ایران، کار بی حاصلی است. ● با وجود اینهمه، دلایل حاکی از آنند که در این نزدیکی‌ها، احتمال جنگ با ایران نمی‌رود. با وجود این، باید هشدار بود که در خاورمیانه، ظواهر فریبنده اند. هر دو طرف، ایران و دشمنان ایران خود را از لحاظ نظامی، آماده می‌کنند. و دانش نظامی به ما آموخته است که چون گلوله اول از لوله تفنگ خارج شد، بسا جنگ را بیار می‌آورد. بخصوص که در خاورمیانه، تابستان فصل جنگ است...

انقلاب اسلامی: در همان حال که می‌کوشند «افتضاح آفر گیت» را سانسور کنند، اتحاد استراتژیک سعودیها با اسرائیل، بیش از پیش، آشکار می‌شود. اما امر مهم اینست: القاعده بود که استراتژی کشاندن آمریکا به جنگ با کشورهای مسلمان را با ترورهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، به اجرا گذاشت و بوش، بنا بر شیوه عمل یک «بنیادگر» واکنش شد و با القاعده وسیله شد تا که استراتژی به مهار کامل در آوردن خاورمیانه را آمریکا و دستیار اسرائیلیش به اجرا گذارند؟ در فصل دوم، پاسخ این پرسش را می‌جوئیم:

آیا استراتژی القاعده برانگیختن جنبش در دنیای اسلامی بود؟ - اتحاد عربستان و اسرائیل بر ضد جنبشهای همگانی:

استراتژی القاعده کشاندن آمریکا به جنگ با دنیای اسلام بود و بوش واکنش شد و وارد این جنگ گشت!؟

انقلاب اسلامی: در ۷ ژوئن ۲۰۱۱، گارت پرتز تاریخ دان و روزنامه نگار آمریکائی که در باره هر آنچه به امنیت ملی آمریکا مربوط می‌شود، تحقیق می‌کند و در باره سیاست آمریکا در خاورمیانه و ایران، مقاله‌ها، و انتقادی، نوشته است، مقاله ای را انتشار داده است برای این که نشان دهد چسان ژرژ بوش واکنش القاعده شد و جنگی با مسلمانان را روی دست آمریکا گذاشت:

● سید سلیم شهزاد، روزنامه نگار پاکستانی که در ماه گذشته کشته شد، پیش از مرگ، استراتژی القاعده را به تفصیل شرح داد. توضیح داد چسان القاعده با انجام ترورهای ۹ سپتامبر ۲۰۱۱، پوزیدنت ژرژ بوش را تحریک کرد دو کشور اسلامی را تصرف کند و این امر سبب شود که دولتهای کشورهای اسلامی بی اعتبار گردند و مردم این کشورها بر دشمنان جنبش کنند و آنها را سرنگون کنند:

بنا بر کتاب سید سلیم شهزاد - جنازه او هفته پیش در کانالی بیرون از شهر اسلام آباد یافت شد. او را پیش از کشتن، شکنجه کرده بودند - که بتازگی انتشار یافته است،

استراتژی القاعده به طالبان در جنگ بر ضد قوای آمریکا و ناتو در افغانستان کمک می‌کردند. بدین خاطر که معتقد بودند تصرف کشور از سوی قوای یگانه، بزرگ ترین عامل جنبش ملت‌های مسلمان بر ضد رژیمهای این کشورها است.

شهزاد، در کتاب خود، بر اساس گفتگوهای که فرماندهان القاعده کرده و تا امروز، دقیق ترین توصیف و تشریح از این سازمان و هدفهایش را در اختیار خواننده قرار داده است. او دیدگاه القاعده را در باره جنگ آمریکا و ناتو با طالبان را تشریح کرده است. نام کتاب او «درون القاعده و طالبان» (Inside Al-Qaeda and the Taliban) در ۲۴ مه ۲۰۱۱، سه روز پیش از آنکه در اسلام آباد، بهنگام رفتن به محل فرستنده تلویزیون، ناپدید شود، انتشار یافته است.

● شهزاد که رئیس دفتر آسیا تایمز - مقرش در هنگ کنگ است - بود، تنها روزنامه نگاری است با رهبران درجه اول القاعده و طالبان افغانستان و پاکستان، دیدار و با آنها مصاحبه کرده و با آنها در تماس بوده است. آنچه او در باره استراتژی القاعده نوشته است کاملاً معتبر است. زیرا او هم استراتژی سازمان و استراتژی آن را شناخته بود. نوشته او حاصل بسیاری از گفتگوها با مقامات ارشد این سازمان، در طول چند سال، است.

کتاب شهزاد معلوم می‌کند که اسامه بن لادن تنها یک «چهره» برای مصرف عموم بوده است. و این دکتر ایمان ظواهری است که ایدئولوژی سازمان را تدوین و طرحهای عملیاتی را تهیه می‌کند.

● بنا بر کتاب شهزاد، استراتژی القاعده «پیروزی در جنگ بر ضد غرب در افغانستان» است. و سپس، کشاندن جنگ به آسیای میانه و بتکادش است. او توضیح می‌دهد چگونه القاعده منطق ایل و طایفه نشین شمال پاکستان، در شمال و جنوب و زیرستان را، به پایگاههای عمده طالبان در جنگشان بر ضد قوای آمریکا و ناتو، بدل کرده است.

● شهزاد روشن می‌کند که هدف واقعی القاعده، تقویت طالبان در جنگ خود با آمریکا و ناتو، به قصد ادامه اشغال افغانستان از سوی قوای آمریکا و ناتو است. زیرا ادامه اشغال افغانستان شرط لازم برای موفقیت استراتژی عمومی القاعده است. این استراتژی قطعی کردن دنیای اسلام است. شهزاد می‌نویسد: استراتژی القاعده بر این باور بوده اند که ترورهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۱، سبب اشغال افغانستان از سوی آمریکا می‌شود و این اشغال مسلمانان جهان را به جنبش در می‌آورد.

پاتک آمریکا، از لحاظ هدف اول القاعده، یعنی برانگیختن مردم کشورهای اسلامی به شورش، اهمیت ویژه ای می‌داشت. شهزاد فاش می‌کند که طراح استراتژی که ترورهای ۱۱ سپتامبر، کاربرد بود، ظواهری بود. القاعده از سالهای ۱۹۹۰ بدین سو، تحت رهبری فکری ایمان الظواهری است. استراتژی او این بود که «بر ضد رژیمهای فاسد و استبدادی کشورهای مسلمان، سخن گوید و آنها را هدف مبارزه کند و سیمایشان را در نظر جامعه‌های مسلمان، خراب کند. و می‌خواست با وابسته به آمریکا خواندنشان، بی اعتبارشان گرداند.

در سال ۲۰۰۴، یکی از همکاران بن لادن، سعد القتیبه، مخالف رژیم سعودی‌ها، در مصاحبه با شهزاد، گفته است: در اواخر دهه ۱۹۹۰، ظواهری بن لادن را متقاعد کرد که باید طرز فکر «کوبسوی آمریکائی» (بوش) کار کند و او را به یک «دشمن تمام عیار» با القاعده بدل سازد. و در جامعه اسلامی تمایل شدید به داشتن رهبری را برانگیزد که با موفقیت، به مبارزه با آمریکا بخریزد.

● شهزاد روشن می‌کند که اشغال افغانستان و عراق از سوی آمریکا، بزرگ ترین دست آویز را در اختیار ظواهری و القاعده برای

برانگیختن کشورهای مسلمان بر ضد آمریکا قرار داد. حتی پیش از حمله آمریکا و ناتو به افغانستان، روحانیان طالبان علوم دینی مسلمان فتاوائی در وجوب دفاع از سرزمین‌های مسلمان در برابر اشغالگران انتشار دادند. اما با انتشار این فتواها در افغانستان، ظواهری می‌باید دست بکار برانگیختن شورش در دنیای مسلمان بر ضد اشغال سرزمینهای مسلمانان توسط آمریکای اشغالگر می‌شد. توفیق طرح او منوط به این بود که او بتواند جامعه‌های مسلمان را بر ضد رژیمهای بی اعتبار، به این عنوان که حاکمان برآستی مسلمان نیستند، برانگیزد.

شهزاد می‌نویسد: استراتژی القاعده آگاه می‌شدند که رژیمهای کشورهای مسلمان - بخصوص رژیم عربستان - در سال ۲۰۰۷، به تلاش برخاسته اند برای پایان بخشیدن به جنگ در عراق و افغانستان. زیرا از آن بیم داشتند که زمانی که این دو جنگ ادامه دارند، نمی‌توان از شورش در سرزمین‌های مسلمان نشین، پیشگیری کرد.

● آنچه بیش از همه مایه ترس رهبران القاعده می‌شد، موافق شدن طالبان با مصالحه با آمریکا بود. حتی اگر تخلیه کامل افغانستان از قوای آمریکا و ناتو، اساس آن را تشکیل می‌داد. استراتژی القاعده، نخستین طرح گفتگو در سال ۲۰۰۸، را که عربستان سعودی از آن حمایت می‌کرد، سخت خطرناک ارزیابی می‌کردند. این همان طرح است که آمریکا نیز بطور مسلم با آن موافق بود.

شهزاد، در کتاب خود، بر وجود اختلافهای استراتژیک بنیادی میان طالبان و القاعده، تأکید می‌کند. این اختلافها، در سال ۲۰۰۵، آشکار شدند. ملا عمر به همه افراد در شمال و جنوب و زیرستان فرمان داد تمامی دیگر فعالین را رها کنند و به قوای طالبان در افغانستان بپیوندند.

و القاعده اعلان قیام بر ضد رژیم پاکستان را در سال ۲۰۰۷ صادر کرد، عمر با این استراتژی مخالفت کرد. با وجود این که هدف از قیام مشکل کردن کار بر قوای آمریکا در جنگ با طالبان در افغانستان بود، ملا عمر با آن مخالفت کرد.

شهزاد روشن می‌کند که یکی از هدفهای ایجاد طالبان پاکستان در اوائل ۲۰۰۸، این بود که طالبان افغانستان را از تحت نفوذ ملا عمر خارج کند.

● کتاب شهزاد معلوم می‌کند محاسبه حکومت آمریکا نادرست بوده است. در حقیقت، آمریکا مبنی را بر این گذاشته بود که القاعده همه کار می‌کند تا که قوای آمریکا و ناتو خاک افغانستان را ترک کند. و نیز آمریکا می‌پنداشت که القاعده و طالبان بلیحاذ ایدئولوژیک و استراتژیک، با یکدیگر، سخت متحدند.

کتاب روشن می‌کند که با وجود روابط همکاری میان اداره اطلاعات ارتش پاکستان با طالبان در گذشته، بعد از ترورهای ۱۱ سپتامبر، رهبران القاعده تصمیم می‌گیرند همه کار بکنند تا که ارتش پاکستان ناگزیر از همکاری با ارتش آمریکا در «جنگ با ترور» بگردد و بر ضد القاعده وارد عمل شود.

رابطه با اداره اطلاعات ارتش پاکستان، بعد از ترورهای ۱۱ سپتامبر، بلافاصله، قطع شد. رئیس این اداره، ژنرال محمود احمد، در سفر به قندهار، در سپتامبر ۲۰۰۱، اطمینان داد که ارتش پاکستان، تا زمانی که مورد حمله قرار نگرفته است، به القاعده حمله نخواهد کرد.

او همچنین، در کتاب خود، گزارشی می‌کند که پرویز مشرف، رئیس جمهوری وقت پاکستان، یک رشته دیدارها با سران جهاد گرایان و رهبران مذهبی کرد و از آنها خواست بمدت ۵ سال، آرام نشینند. استدلال او این بود بعد از این دوره، وضعیت تغییر خواهد کرد.

● بنا بر کتاب شهزاد، در آغاز، قصد آن را نداشت که در پاکستان، دست به جهاد در صفحه ۷



از نو تهدید به جنگ؟

بر ضد ارتش بزند. اما وقتی که ارتش پاکستان در کنار ارتش آمریکا بر ضد جهاد گریان وارد عمل شد، چاره جز مقابله نیافت.

امری که نقش عمده ای در تغییر روش القاعده یافت، حمله هلی کوپتر ارتش پاکستان، در ۲۰۰۳، در شمال وزیرستان، بود. در این حمله، بسیاری از افراد مسلح القاعده کشته شدند. در مقام تلافی، القاعده دو سوء قصد به جان مشرف کرد.

● در آخرین مصاحبه خود با Real News Network، شهزاد سخنی ناقص حکایت خود گفت: اداره اطلاعات ارتش پاکستان به دروغ به مشرف گزارش کرد که توطئه قتل او را القاعده چیده است. و سا نیروی هوایی پاکستان نیز، در آن، دخالت داشته است.

انقلاب اسلامی: پیش از این که به ارزیابی این چکیده از کتاب شهزاد بپردازیم، گزارشی در باره اشتغال آمریکا به جنگ در ۵ کشور را می آوریم:

همزمان، آمریکا در عراق و افغانستان و پاکستان و یمن مشغول جنگ و لیبی مشغول جنگ است:

انقلاب اسلامی: دنیای سوسیالیست، گزارشی در باره اشتغال آمریکا به جنگ در ۵ کشور انتشار داده است دارای این اطلاعات:

● اینک، قوای آمریکا، همزمان، در ۵ کشور مشغول جنگ هستند. در زمین و هوا، با بمب و موشک و تیر بار و توپخانه مشغول کشتن در عراق و افغانستان و پاکستان و یمن و لیبی هستند.

پرزیدنت اوباما که در ۲۰۰۸، با سود جستن از مخالفت وسیع مردم آمریکا با جنگی که حکومت بوش در عراق و افغانستان بر پا کرده بود، همصدا شد و به ریاست جمهوری رسید، اینک قوای آمریکا را در سه کشور دیگر مشغول جنگ کرده است. او دامنه جنگ را گسترده کرده است. با این تفاوت که در سه کشور، جنگ زمینی را غیر نظامی ها می کنند و حمله های موشکی و هوایی را آمریکا.

● اوباما در توجیه جنگ با لیبی، دکترین خاصی خود را ساخته و پرداخته است. بنا بر آن، تهدید احتمالی منافع و ارزشهای آمریکا، به ما حق می دهد وارد جنگ شویم! بدین سان، حتی اگر کشوری هیچ خطری برای امنیت آمریکا نداشته باشد، می تواند مورد حمله نظامی آمریکا قرار گیرد. تشخیص تهدید احتمالی منافع و ارزشهای آمریکا نیز، با حکومت آمریکا است!

اوباما، در سخنان خود در باره لزوم جنگ با لیبی، غیر «ارزشهای ما» حفظ امنیت و آزادی حمل و نقل دریایی را نیز دلیل ترشید. صد البته، منافع شرکتهای نفتی و نفتی آمریکا این جنگ را ایجاد می کند. وقتی ۳ ماه پیش، موشکهای آمریکائی بر لیبی فرود آمدند، اوباما مدعی شد که از بیم آنکه که سر کوب مردم لیبی توسط رژیم قذافی به «بهار دنیای عرب» پایان دهد، به لیبی موشک فرو باریده است.

● اما یک رشته اقدامات آمریکا در روزهای اخیر آشکار می کنند میزان دلپسنگی آمریکا را به دموکراسی در کشورهای عرب و اندازه موافقتش را با خواستههای مردم این کشورها:

۱- در آشکار، از شیخ بحرین می خواهد دست به اصلاحات بزند و در باطن، با گسیل قوای عربستان به بحرین و سرکوب جنبش مردم این کشور، موافقت می کند.

۲- در یمن: نیویورک تا بمب فاش می کند که از «حیله قدرتی» که ۵ ماه جنبش همگانی در یمن پدید آورده است»، استفاده کرده است برای دست زدن به جنگ در یمن بر ضد «القاعده»!

انقلاب اسلامی: در حقیقت، هدف از تحمیل خشونت به جنبش مردم در کشورهای عرب، به دست آوردن سرنوشت دولت، بعد از سرنوشتی دیکتاتور و دستیاران او است. چنانکه،

از هم اکنون معلوم است که با رفتن قذافی و دستیاران او، دست نشانندگان غرب جانشین او می شوند. در سوریه و یمن نیز، ضد انقلاب (سعودیها) با بکار انداختن گروههای مسلح، هدفی جز مهار دولت جانشین رژیم های کنونی ندارند. رویدادها در این کشور، مدال می کنند بجا بودن کوشش مداوم در جلوگیری از شکل گرفتن الترناتیو وابسته، توسط کسانی است که بر راست راه استقلال و آزادی هستند.

۳- در لیبی، جنگ ناتو - آمریکا دارد سه ماهه می شود. بمب و موشک باران شدید تر نیز می شوند. صدها تن غیر نظامی کشته شده اند و رقم ناگفته ای از نظامیان کشته شده اند. جنگی که بی آزر می آن را جنگ برای حمایت شهروندان لیبی خوانده اند، در واقع، برای تغییر رژیم لیبی است و آمریکا و اروپا این هدف را پنهان نیز نمی کنند. در واقع می خواهند دولتی آلت فعل را جانشین رژیم قذافی کنند. چرا؟ زیرا می باید سلطه امپریالیسم برقرار و منافع شرکتهای نفتی تأمین شوند. هدف واقعی که امپریالیسم آمریکا می جوید اینست که «بهار عرب» را به سود خود مصادره کند. ما یوسانه کوشید دیکتاتورهای نظامی که در خاورمیانه و افریقای شمالی مدافع منافعش بوده اند را حفظ کند. چون ممکن نشد، اینک می کوشد جنبش جوانان و زحمکنشان را خفه و خاموش کند و رژیمهای جانشین را نیز به خدمت خود در آورد.

۴- مداخلات نظامی جدید دنباله جنگی ۱۰ ساله در عراق و افغانستان است. جنگ در این دو کشور همچنان ادامه دارد و بنداری هرگز پایان نخواهد پذیرفت. در ۹ ژوئن، لئون پانتا که قرار است جای خود را به ژنرال پترائوس بدهد و خود جانشین روبرت گیتس، وزیر دفاع بگردد، در سنا گفت: من مطمئن هستم که دولت عراق به زودی از ما خواهد خواست که بعد از ۳۱ دسامبر ۲۰۱۱ که تاریخ تخلیه عراق از قوای آمریکا است، ما همچنان دهها هزار تن از قوای خود را در عراق نگاه داریم. پانتا روشن کرد که واشنگتن آماده شده است که قوای خود را در عراق نگاه دارد تا که «مطمئن شود دست آوردهایش در عراق با برجا شوند». اما از دید اکثریت مردم عراق اشغال عراق توسط آمریکا بمعنای مرگ و معلول شدن و میلیونها دربه در شده است، می خواهند که ۴۷۰۰۰ قوای آمریکا، هم اکنون، خاک عراق را ترک گویند.

۵- اوباما ژوئیه ۲۰۱۱ را تاریخ شروع به خارج کردن قوای آمریکا از افغانستان اعلان کرده است. در این تاریخ، بخش قابل ملاحظه ای از قوای آمریکا می باید خاک افغانستان را ترک کنند. اما وزیر دفاع کنونی آمریکا، روبرت گیتس بر اینست که ۱۰۰ هزار نیروی آمریکا در افغانستان، شمار ناچیزی از این کشور فراخوانده شوند.

در این تعطیلات پایان هفته، بعد از دیدار وزیرد شمار ناچیزی از نظامیان آمریکا خاک افغانستان را ترک خواهند گفت. او در اجلاس وزیران دفاع کشورهای عضو پیمان ناتو در بروکسل، گفت: در ماندن یا رفتن از افغانستان، دست پاچه نیستیم. حال آنکه هر هفته شماری از مردم افغانستان و پاکستان و نیز نظامیان آمریکا و کشورهای عضو پیمان ناتو کشته می شوند و فرجام جنگ نیز قابل مشاهده نیست.

جوانان و کارگران آمریکا می دانند که تریلیون تریلیون دلار خرج این جنگها می شوند. نخبگان آمریکا با بکار انداختن ارتش برآند از انحطاط سرمایه داری جلوگیری و موقعبت سلطه آمریکا را حفظ کنند. اما واقعیت اینست که آمریکا موقعبت سلطه به از دست دادن این موقعبت، سرعت نیز می پخشند.

برغم این که مخالفت توده مردم آمریکا با جنگ افزایش می یابد، جنبش ضد جنگ، از صفحات تلویزیون و روزنامه ها محو می

گردد. آن جنبش را طبقه متوسطی به راه انداخته بود که از اوباما حمایت می کرد و بطور وسیع در حزب دموکرات جذب شده است... انقلاب اسلامی: به یاد خوانندگان می آورد که هنوز قوای آمریکا وارد جنگ با افغانستان نشده بودند که بنی صدر، هم در مصاحبه با تلویزیون آلمان و هم در مقاله در لوموند، خاطر نشان کرد که جنگ تروریسم را از میان نمی برد و موجب توسعه آن نیز می شود. امروز آمریکا در ۵ کشور در جنگ است. اوباما اگر هم بخواهد نمی تواند جنگ را متوقف کند. تغییر جنگ نیازمند تغییر بنیادی رابطه مسلط - زیر سلطه میان غرب با کشورهای دیگر جهان، بخصوص دنیای اسلامی است. تروریسم ذاتی این رابطه است و در این رابطه است که محل عمل می جوید. اما آیا یک سازمان تروریست، از نوع القاعده می تواند به قصد برانگیختن ملت‌های مسلمان برضد رژیمهای استبدادی دست نشانده، «تنها ابرقدرت» را به جنگ با کشورهای مسلمان بکشد؟

بدین قرار، برای این که القاعده استراتژی داشته باشد و بر این این که بتواند آمریکا را به جنگ بکشد، می باید، عنصری از نظام سلطه گر - زیر سلطه باشد و یا بشود. وگرنه، استفاده از تمایل بوش به واکنش

شدید نشان دادن، ره به جایی نمی برد. چنانکه گروگانگیری نمی توانست به هدف خود برسد اگر خمینی و ملاکار با عنصری از سامانه سلطه گر - زیر سلطه (امریکا مسلط - ایران زیر سلطه) نمی شدند و خود یک رشته واکنشها (گروگانگیری و محاصره اقتصادی و جنگ و کودتا و کشتار و ترور و فساد و انواع جنایتها) نمی گشتند. عنصری از عناصر سامانه سلطه گر - زیر سلطه شدن، هم در مورد رژیم ایران و هم در مورد القاعده، قربانیان می طلبد و قربانیان اول این دو و مردم کشورهای هستند که سرزمینشان میدان جنگ می شود.

● هرگاه مردم در مدار بسته بدو بدتر می ماندند، جنبشها در کشورهای عرب، ناممکن می گشتند. اگر مردم مصر و تونس و... مجبور بودند میان رژیمی با ایدئولوژی القاعده و استبدادهای وابسته و فاسد انتخاب کنند، از جای نیز نمی جنبیدند. چنانکه اگر خمینی به جای سخن گفتن از ولایت جمهور مردم و میزان رای مردم است، از ولایت مطلقه فقیه دم می زد، انتخاب را غیر ممکن می ساخت و جنبش همگانی را ناممکن می گرداند. خشونت کوری که القاعده و سازمانهای تروریست دیگر روش می کنند، جامعه ها را میان دو آتش خشونت، زندانی می گرداند و ناگزیر می کنند از جای نجنبند.

نیک که بنگری، شکست القاعده در هدف و روش، از عوامل مساعد جنبشهای همگانی شد. چرا که مردم کشورهای مسلمان، هم انتخاب پیدا کردند و هم رها شدند از مدار بسته (القاعده یا سلطه آمریکا) خشونت را رها کردند. اگر بیان آزادی را اندیشه راهنما می کردند و بدیل توانا پدید می آوردند، وارد دوران جدید حیات ملی خود، دوران مردم سالاری بر اصول استقلال و آزادی می شدند.

در عراق و افغانستان و ایران و سوریه و یمن و لیبی و مصر و تونس و... مردم می باید انتخاب روشن پیدا کنند و این انتخاب، نمی تواند سلطه آمریکا با خشونت طالبان و سلطه آمریکا با سلطه مذهبی و قومی (مورد عراق) و این با آن جناح تحت ولایت مطلقه فقیه (مورد ایران) باشد. چرا که چنین «انتخابی» ماندن در مدار بسته بد و بدتر است. انتخاب می تواند استقلال و آزادی باشد و جامعه ها، اشتباه ایرانیان را در انقلاب خود، تکرار نکنند. اگر خمینی و ملاکار با و مرایی که در سر داشتند، شناسایی می شد و بیان آزادی از آغاز بدیلی عامل به این بیان عرض وجود می کرد، هدف انقلاب ایران تحقق می یافت.

● امر مهمی که از دید شهزاد گریخته است، این که بنا بر اطلاعات منتشر شده در آمریکا، پیش از ترورهای ۱۱ سپتامبر، ژرژ بوش تصمیم به حمله به عراق را داشته است. «مهار خاورمیانه بزرگ»، بلافاصله بعد از سقوط امپراطوری روسیه، هدف بوش (پدر) شده بود. بوش (پسر) چون به ریاست جمهوری رسید، بیشتر از پدر، زیر نفوذ محافظه کاران جدید قرار گرفت. محافظه کاران جدید و نیز بنیادگرهای مذهبی آمریکا بر این بودند و هستند که آمریکا می باید جنگ را جانشین دیپلماسی کند. «استقرار دموکراسی در خاورمیانه بزرگ» توجیه جنگ با رژیمهای شد که می باید سر تکون می گشتند و رژیمهای قابل کنترل جانشین آنها می شدند. بنا بر این، این ادعا که استراتژیهای القاعده روی عقل بوش کار کردند و روشی را بکار بردند تا که او دست به جنگ با افغانستان و عراق بزند، توجیعی است که این «استراتژی» ها، بعد از آن ساخته اند، که برای یک قدرت آماده حمله نظامی، دست آویز ساخته اند و ملتها و خود را به آتش جنگ سوزانده اند و همچنان می سوزانند.

امروز که حدود ۱۰ سال از دو جنگ می گذرد، به استناد واقعیتهای جنگ و نتایج آن هستند، می توایم به روشنی ببینیم: برای این که یک قدرت نظامی آماده به جنگ، نیاز به دست آویز دارد. آن را گروهی می سازد که بتواند وارد سامانه شود و بعنوان عنصری از آن، نقش پیدا کند. بعنوان مثال، حکومت بوش آماده ورود به جنگ با رژیم صدام است. القاعده - که رهبرانش در

جنگ با قشون روسیه در افغانستان، دستیار سیا بوده اند - وقتی می تواند دست آویز (ترورهای ۱۱ سپتامبر) را بسازد که در رژیم طالبان نقش جسته باشد. در همان حال، از طریق طالبان و مستقیم با اداره اطلاعات ارتش پاکستان نیز رابطه از گانیک پیدا کرده باشد. به ترتیبی که رابطه آمریکا با القاعده، در عین حال رابطه دولتهای طالبان و پاکستان با آمریکا شده باشد. هنوز، القاعده چند کار دیگری باید انجام دهد تا در نظام مسلط (امریکا) و زیر سلطه (افغانستان و پاکستان)، بعنوان یک عنصر، نقش بیابد: ۱- ایجاد شبکه در آمریکا و روش کردن خشونت در عنصر مسلط نظام است. وگرنه، دست زدن به ترور در بیرون نظام، دست آویز جنگ آوری بوش نمی شود. از این رو است، روشن کردن چگونگی ورود و ۲- عضویت در نظام بانکی و مالی هم در بخش مسلط و هم در بخش زیر سلطه و ۳- آموختن و بکار بردن روش زندگی و عمل در بخش مسلط به ترتیبی که آسان قابل شناخت نباشد. ۴- ایجاد شبکه و تحصیل نیازمندیهای آن در بخش مسلط و... و ۵- مهمتر از همه، مجبور بودن بخش مسلط به شبکه های ترور و دست زدن به ترور. امروز، رئیس پشیمان اف بی آی می گوید: بیشتر ترورها را ما به تروریستها نسبت می دهیم، سیا و اف بی آی انجام می دهند. بدیهی است که به دستور انجام می دهند و دستور را مقاماتی صادر می کنند که هدف معینی را در سر دارند.

از این رو، شناسایی چگونگی ورود عنصر دست آویز ساز در سامانه مسلط - زیر سلطه ضرور است. از ترورهای ۱۱ سپتامبر بگردن سو، این شناسایی بطور کامل انجام نگرفته است. از این رو، هنوز تردیدهایی جدی وجود دارد در باره بی اطلاع بودن دستگاههای اطلاعاتی آمریکا از وقوع ترورها. بسیاری می پندارند که این دستگاهها اطلاع جسته اند اما چون دستگاه حاکم نیازمند دست آویزی بوده است که تمامی مردم آمریکا را موافق جنگ کند، اجازه داده اند شبکه ترور کار خود را انجام دهد. انجام تحقیقی با هدف شفاف سازی کامل، با وجود سازماندهی دستگاه حاکم آمریکا، بمانند سلطه، ناممکن است. بدین خاطر، افشای افراد و گروههایی که به قدرت خارجی ارتباط برقرار می کنند و بی نقش کردن آنها و نیز تأکید بر جنبش همگانی و غیر خشونت آویز، کاری است که می باید مرتب بدان پرداخت. این کار کشورهای ما را از مداخله قدرت خارجی حفظ و امکان بیرون رفتن از روابط مسلط - زیر سلطه و استقرار دولت حقوقمدار و جامعه باز و تحول پذیر را فراهم می آورد.

جنگ پنهانی اتحاد سعودیها با اسرائیل بر ضد جنبشهای همگانی دنیای عرب:

انقلاب اسلامی: مهدی داریوش ناظم الهدی، محقق مرکز مطالعات در باره جهانی شدن، مقاله ای در تاریخ ۲۸ مه ۲۰۱۱ انتشار داده است و اجاد این اطلاعات است:

● یک ضرب المثل چینی می گوید: برخی می توانند بحران را فرصتی برای خود کنند. واشنگتن و ناتو جنبش همگانی در کشورهای عرب را فرصتی برای خود کرده اند. نه تنها بر ضد خواستههای مشروع مردم عرب، عمل می کنند، بلکه دارند چشم انداز ژئوپلیتیک دنیای عرب را بخشی از استراتژی کنترل اروپا و آسیای خود می کنند:

● نزاع گروههای سیاسی در مصر، وسیله ای برای تضعیف دولت مصر: مصر را در حال حاضر، از نشانیان ضد انقلاب اداره می کنند. برغم هشیاری روز افزون مردم مصر، رژیم پیشین همچنان بر جا است. اما بهمان اندازه که مردم مصر در خواستههای خود رادیکال تر می شوند، بنیادهای دولت مصر سست تر می شوند.



از نو تهدید به جنگ!؟

همانند دوران مبارک، رژیم نظامی می گذارد گرایشهای فرقه ای و مذهبی و قومی فزونی جویند و میان خود مرز ایجاد کنند. به تریبی که جامعه مصری دچار انشقاق گردد. در اوایل سال ۲۰۱۱، وقتی مصرها بر ساختمانهای دولتی دست یافتند، اوراق سری کشف کردند که نشان می داد رژیم مصر عامل حمله به اقلیت مسیحی بوده است.

بنازگی، به اصطلاح سلفی های افراطی به اقلیتهای مذهبی، از جمله مسیحی ها و شیعه ها حمله بردند. فعالان سیاسی قبطی (مسیحیان مصر) و شیعه انگشت اتهام را به سوی نظامیان حاکم بر مصر و اسرائیل و عربستان سعودی گرفتند.

● دولت نظامیان مصر و دولت اسرائیل و آل سعود عضو یک اتحاد مخوف هستند. این اتحاد تحت حمایت امریکا است.

در حال حاضر، سعودی ها در مصر با امریکانها همکاری می کنند تا که یک دولت اسلامی ایجاد کنند. این کار را از طریق احزاب سیاسی می کنند که سعودیها به آنها پول می دهند و به سازمان یافتنشان کمک می کنند. جنبش سلفی جدید نمونه ای از این سازمانها است. اخوان المسلمین و یا شعبه ای از آن نیز از سعودیها پول دریافت می کنند.

* اتحاد سعودیها و اسرائیل و تجزیه های سیاسی:

● پیوندهای سعودیها با اسرائیل در سالهای اخیر، بطور روز افزون، آشکار گشته و اطلاع از آن عمومیت یافته است اتحاد سری اسرائیل و سعودیها، همراه است با اتحاد اسرائیل و شیخ نشین های خلیج فارس. خانواده های حاکم با اسرائیل پیوند استراتژیک برقرار کرده اند. اسرائیل و این رژیم ها برای امریکا و ناتو جبهه مقدم را بر ضد ایران و متحدانش در منطقه، تشکیل می دهند. اتحاد با حمایت امریکا، در کاری ثبات کردن منطقه نیز هستند. ایجاد کننده بلشو از جنوب شرقی آسیا تا شمال آفریقا، این اتحاد است.

● با حمایت امریکا و اتحادیه اروپا، این اتحاد اسرائیل و رژیمهای عرب حوزه خلیج فارس است که انواع نزاعهای قومی (عرب و ایرانی، کرد و ترک و...) و دینی (مسلمان و مسیحی) و مذهبی (سنی و شیعه و فرقه های موجود در هر یک) را بر می انگیزند. به یمن «سیاست اختلاف اندازی» است که رژیمهای این کشورها و اسرائیل بر جایند.

● نزاع میان فتح و حماس را اسرائیل و سعودیها ایجاد کردند. عامل جدائی غزه از نوار غری رود اردن نیز آنها بودند. در سال ۲۰۰۶ نیز، باهم جنگ لبنان را بر پا کردند با هدف از میان بردن حزب الله لبنان. باز این اتحاد است که در لبنان و عراق و کشورهای خلیج فارس، نزاعهای قومی و مذهبی را بر می انگیزند.

● اسرائیل و متحدانش (رژیمهای عرب حوزه خلیج فارس) به امریکا، در هدف های منطقه ای، از جمله خنثی کردن ایران و متحدانش، خدمت می کنند. باز این اتحاد است که با هر گونه جنبش ضد امریکائی، از جنوب شرقی آسیا تا شمال آفریقا، مقابله می کند. بدین خاطر است که وزارت دفاع امریکا اسرائیل و این رژیمهای عرب را تا دندان مسلح می کند. امریکا در اسرائیل و کشورهای عرب، پایگاههای موشکی ایجاد کرده است که هدف آنها ایران و سوریه هستند.

* ایران ستیزی:

● اتحاد میان اسرائیل و شیخ ها و سعودیها ایجاد روحیه ضد ایرانی و ایران ستیزی را در دنیای عرب، هدف خود کرده اند. هدف از ایجاد روحیه ضد ایرانی نیز اینست که دنیای عرب ایران دشمن خود باور کنند. این «دشمن» می باید مردم عرب را از دشمنان واقعی، یعنی قدرتهای ثنوی کلونیال

را از یاد ببرند که سرزمینهای عرب را تصرف کرده اند و مناجشان را می برند. ● ایران ستیزی یک وسیله تبلیغاتی است. هدف استراتژیک منزوی کردن ایران و بازسازی ژئوپلیتیک منطقه وسیعی است که سرزمینهای جنوب شرقی آسیا تا شمال آفریقا را در بر می گیرد. رژیمهای عرب حوزه خلیج فارس، ایران ستیزی را دست آویز سرکوب مردم خویش می کنند هر بار که این مردم بخاطر دموکراسی و آزادی بر می خیزند.

● اتحاد ۱۴ مارس لبنان نیز، با استفاده از ایران ستیزی، بوجود آمد و هدف آن از میان برداشتن حزب الله بود. بخصوص سعد حریری عناصر سلفی فتح الاسلام را وارد لبنان کرد با این هدف که با حزب الله ستیز کند.

انقلاب اسلامی: تبلیغ بر ضد ایران و سعی در همگانی کردن «ایران ستیزی» یک سوی سکه است. سوی دیگر سکه، وجود رژیممی است که در نظر مردم عرب «بدتر» از رژیمهای حاکم بر دنیای عرب، است. این واقعیت که در جنبشهای تونس و مصر، جنبش کنندگان گفتند از روش مردم ایران در جنبش خود سود جستند و احساسات دوستانه که نسبت به مردم ایران ابراز کردند و بیزارگی که در سوریه از رژیم ولایت مطلقه فقیه و مامورانش در سوریه و لبنان اظهار می شود، تا خواهی گویا است: ایران ستیزی و بسا شیعه ستیزی به شکست کامل انجامید حال آنکه برائت جستن از رژیم ولایت مطلقه فقیه، در همه جا اظهار شد.

افزون بر این، جبهه ضد انقلاب و اتحاد اسرائیل و رژیمهای مستبد و فاسد عرب - که اسناد منتشره توسط ویکیلیکس نیز از آن پرده برداشته بود - بر ضد جنبشهای مردم عرب برای برخورداری از دموکراسی و حقوق انسان، فرصتی برای مردم گرفتار این استبدادها می شد هر گاه (برای مثال در بحرین) این مردم خود را میان دو ضد انقلاب، یکی رژیم مافیاهای نظامی - مالی و دیگری رژیم های سعودی و... گرفتار نمی دیدند. برای آنکه این مردم از تنگنا بدر آیند، در مرکز این دو جبهه ضد انقلاب است که انقلاب ضرور می شود: تغییر در ایران و تغییر در عربستان، پایان می دهد به نقش ضد انقلاب اسرائیل و به استقلال و آزادی کشورها، از جنوب شرقی آسیا تا مراکش در شمال آفریقا.

وقتی تدنی و فساد فراگیر می شود،

"مدحی تازه کند" نیز

عرصه گردان می گردد:

این روزها در صدا و سیمای خامنه ای «مستندی» را با تبلیغات فراوان از کانالهای مختلف پخش می کند به نام «الماسی برای فریب». در آن، واواک مدعی می شود از دو سال قبل فردی از مأموران خود را به نام محمد رضا مدحی تازه کند، با نام مستعار سید رضا حسینی، برای نفوذ در گروههای اپوزیسیون به خارج از کشور فرستاده است. و او، بعد از ورود به تایلند و معرفی کردن خود به نام تاجر الماس و جواهر و دادن برخی اطلاعات سوخته و انتصاب خود به سپاه و واواک، توانسته است با بعضی افراد اپوزیسیون مرتبط شود و آنها را فریب دهد. با آنها در ایجاد دولت در تبعید، همدانستان

می شود. او، علاوه بر آن، مدعی است در عربستان با وزیر امور خارجه امریکا و برخی مقامات امریکائی مانند جو بایدن ملاقات کرده و توانسته است «سران اپوزیسیون» را فریب داده و اطلاعات فراوانی از آنها و مذاکرات پشت پرده جلسات را به دست آورد و به ایران باز گردد.

اما محمد رضا مدحی تازه کند کیست؟

● در سال ۸۸، آقای بنی صدر طی پیامی از من خواستند در باره محمد رضا مدحی تازه کند هر اطلاعی دارم، ارسال کنم. آن زمان، در سفر کاری، در خارج بودم. به علت دور بودن از اسناد و مدارک، از حافظه شرحی را نوشتم و ارسال کردم.

● در سال ۸۸ شخصی که خود را سید رضا حسینی معرفی می کرد، با این ادعا که سرلشکر سپاه پاسداران و از یاران علی فلاحیان می باشد و از ایران گریخته است و اینک در آلمان است و اطلاعاتی بس مهم در اختیار دارد که انتشار آنها یک رشته انفجارها بار می آورد، با تلفن ارتباط می گیرد. مدت چند هفته، مراجعات تلفنی او ادامه می یابد. هر بار گله می کند که چرا به او اعتماد نمی شود؟! اجازه می خواهد اگر شده، به مدت نیم ساعت با آقای بنی صدر ملاقات کند. لذا دفتر آقای بنی صدر برای آگاهی از ماهیت او و صحت و سقم داشته هایش، خواستار بررسی در باره او شد. او می گفت: چون می داند اطلاعاتش با همه

اهمیتی که دارند، جلب توجه نمی کنند و اثر بایسته را ببار نمی آورند، نیاز دارد آقای بنی صدر اطلاعات در اختیار او را ملاحظه و در صورت اطمینان از صحت آنها، او را به مطبوعات، معرفی کند.

● در آن تاریخ، نامه زیر را برای آقای بنی صدر فرستادم:

جناب آقای ابوالحسن بنی صدر

در مورد مدحی تازه کند که به خود سید رضا حسینی نام داده است، اطلاع می دهم: وقتی نام او را شنیدم، تصویری مبهم از دارنده این نام در ذهن من شکل گرفت. تنها چیزی که از تازه کند به یادداشتیم مربوط به ارتباط او با «آیت الله» ارومیان نماینده ولی فقیه بود. بعد به سراغ اینترنت رفتم و در مورد او بررسی کردم. متوجه شدم که او همان مسئول دفتر «آیت الله» ارومیان نماینده مجلس خبرگان است که سالها قبل گزارشاتی از جنایت - خیانت و فساد وی در مطبوعات درج شده بود. بنا بر آنچه در حافظه دارم، او را به شما معرفی می کنم:

۱- او سرلشکر سپاه نمی باشد زیرا سرلشگری درجه ایست که خامنه ای به برخی ها بنا به دلایلی می دهد. بسیار بعید است که تازه کند کسی باشد که خامنه ای به او درجه سرلشگری داده باشد. تازه در سردار بودن وی نیز شک دارم اما شاید سر تیپ دو باشد.

۲- او، به دلیل اینکه در بخش های امنیتی و اطلاعاتی بوده و در دفتر ارومیان نیز نقشی امنیتی داشته می تواند با فلاحیان و دیگر «سربازان گمنام» ارتباطاتی داشته باشد و از این بابت که فردی اخلاقمند نیست و فلاحیان نیز فاسد الاخلاق است، به راحتی می توانسته اند با یکدیگر دوست باشند. فلاحیان با همه نوع آدم دوست بوده است. از مسئول سونای زعفرانیه تا فروشنده موبایل و صاحب اتوموبیل فروشی و حتی الواط های واواک و...

۳- تا آنجا که به یاد دارم، تازه کند درگیری هائی با الیاس محمودی - رئیس وقت اطلاعات قوه قضاییه - داشته است و به دلیل برتری طلبی او، با موجود مستبدی مانند الیاس محمودی، درگیری پیدا می کند. هر کدام می خواسته اند روی دیگری را کم کنند. کار به دستگیری او می کشد.

۴- در آن روزها، مصاحبه ای از یک زن پرستار به چاپ رسید. او از همین مدحی تازه کند که صحبت می کرد، می گفت: سر باره زور از بیمارستان ریوده و از وی

خواست است به عقد وی در آید. در همان حال، مدحی تازه کند دو همسر دیگر داشته است. این پرستار به علت تهدید شدن های مکرر، به سر کار نفت و از دست وی خود را در جایی مخفی ساخت.

۵- در همان زمانها یکی از مرتبین با "تازه کند" در زندان کشته شد. شایع کردند وی خودکشی کرده است. قوه قضاییه را تحت فشار قرار داده بودند. وی از دوستان همین تازه کند بود که به نظرم سپهر نامی بود.

البته اگر اشتباه نکرده باشم در یک درگیری، یکی دیگر از دوستان تازه کند نیز بوسیله گلوله کشته شده بود.

۶- در آن سالها خانم عشرت شایق - نماینده وقت مجلس - و برخی های دیگر پیگیر این قضیه شده بودند و قرار بود که تحقیق و تفحصی در باره دفتر ارومیان از سوی حفاظت اطلاعات قوه قضاییه صورت گیرد. بنا بر دلایلی تحقیق و تفحص متوقف شد. علت، گفتگوی ارومیان با بیت خامنه ای بود.

۷- اگر می توان با ملاقات کوتاهی موافقت کرد، در ملاقات هم باید فهمید او به این خاطر که مخالف رژیم شده است، کشور را ترک کرده و یا مأموریت دارد؟! هر گاه معلوم شود مأموریت دارد، احتمال تدارک ترور قوی می شود. دوستان می توانند میزان صحت و اهمیت اطلاعاتی را که مدعی است با خود آورده است، بر آورد کنند. ملاقات می باید کاملاً تحت مراقبت انجام بگیرد. به هر حال الان دوران فرار نیروهای امنیتی و اطلاعاتی است و از این دست آدمها زیاد به خارج خواهند آمد. باید کاملاً مراقبت کرد که وطنه ای در کار نباشد زیرا از آنها بعید نیست که با ترندهای خاص بخواهند به شما آسیب وارد کنند.

۸- او محکومیت نیز دارد. بعثت پرونده های خلافی که دارد، مورد اعتماد نیست. از جمله آدمهایی است که جرائم بسیاری مرتکب شده است. یاد می آید که رئیس دادگاه فردی بود به نام قاضی شریفی که البته بعدها در تصادفی ساختگی کشته شد - این قاضی همان قاضی دادگاه کنفرانس برلین نیز بود - در آن روزها گفته می شد که او ۲ همسر و برخی ها می گویند ۴ زن داشته است اما باز هم به دنبال همان پرستار بود و برای به چنگ آوردن وی، حتی او را به جرم جاسوسی دستگیر کرده و به بازجویی در محلی مخفی برده بود. باید مواظب اینگونه افراد باشید.

۹- در آن زمان بیشتر به نام سید رضا حسینی اشعار داشت و نماینده و رئیس دفتر ارومیان بود که در خرید و فروش زمین - اختلاس - باجگیری - داشتن زندان مخفی - مصادره اموال به نام خود و دوستان - داشتن گروه چماقدار مسلح و... معروف بود.

انقلاب اسلامی: به او، برای مدت کوتاهی ملاقات داده شد. ارزیابی این شد که احتمال اول اینست که مرتکب خلافها و فسادها شده و به خارج گریخته است. احتمال دوم اینست که به مأموریت فرستاده شده باشد برای مخومه کردن پرونده هایش. می باید خدمتی درخور انجام دهد. هر دو فرض، می باید طرد شود و طرد شد. کمی بعد از آن تاریخ، عکسهای او در حال سرکوبگری در خیابانهای تهران، در سایت انقلاب اسلامی، انتشار پیدا کرد و اینکه که رژیم «مایشهای تلویزیونی» ترتیب می دهد، به مردم ایران می گوید امران و مأموران رژیم جنایت و خیانت و فسادگستر، همه موجوداتی از نوع "مدحی تازه کند" هستند. بدیهی است این امر که در صحنه سیاسی کشور امثال مدحی تازه کند صحنه گردانی می کنند، هم دلیل حقیر بودن رژیم و هم برای مردم ایران حقرات آور است. ملتی زنده نمی باید تن به این حقارت بدهد.

رژیم تا این اندازه آلوده به جنایت و خیانت و فساد، در هر چهار بعد واقعیت اجتماعی فساد می گسترند:

ژاله وفا

رادیسکوپی پیکره

فساد در نظام ولایت

فقیه - بخش ۱

در زمان بوقوع پیوستن کسوف در حالی که میلیونها انسان در سراسر جهان محو تماشای و توجه به خود پدیده کسوف می شوند، برای اخترشناسان به مدت یکی دو دقیقه حیاتی، فرصتی ذقیمت دست میدهد تا نه به رویت خود رخداد کسوف مشغول شوند، بلکه با استفاده از شرایطی که کسوف ایجاد کرده است به بررسی دقیق پدیده های دیگری بپردازند که خارج از این شرایط کمتر امکان رویت دقیق آن برای اختر شناسان وجود دارد. از قبیل: اندازه گیری قطر خورشید، رصد کردن لایه های خارجی جو خورشید، اندازه گیری احتیای فضا - زمان با بدیدار شدن ستاره ها، پیگیری مسیر و نوع ستارگان دنباله دار و بررسی ستارگان دنباله داری را که در حضیض هستند، شناسایی نوع تشعشعات خورشید و ... این پدیده ها تنها در موقع کسوف وضوح کامل میابند و قابل اندازه گیری دقیقند.

به زعم نگارنده با مشاهده پدیده تلاشی نظام ولایت فقیه، و فرصتهایی که در طی پروسه انحلال، با درگیریهای جناحین آن خصوصاً در اجرای عملی حذف یکی از باندهای مافیایی خود در اختیار می گذارد، نیز همانند پدیده کسوف میتوان در شناسایی چند مساله اساسی بهره برد و به مدد این فرصت چند مساله را تجربه کرد و درس گرفت. مسائلی از قبیل ساختار نظام ولایت فقیه، عمق نفوذ فساد در ارکان آن، نحوه دقیق عملکرد رانت در این نظام، کار آمدی یا عدم کار آمدی نظر به اصلاح طلبی که حفظ ماهیت نظام با احقاق حقوق مردم را قابل جمع می داند و از مطالعه این پدیده ها درسهایی را در بهبود موقعیت جنبش اجتماعی مردم ایران بکار گیریم.

ابتدا قصد داشتیم در این نوشتار به بررسی چگونگی عملکرد رانت خواری در دولت ففلی با استناد به افشاگریهایی که در باره باند احمدی نژاد آتهم بصورت گزیده انتشار یافته است، بسنده کنیم. ولی از آنجایی که فساد یک شبه ایجاد نمی گردد و چون از جنس زور است، برخورد افزا است و به میزان رشدش، ابعاد تخریش نیز روزبروز افزون می گردد و در نظام ولایت فقیه نیز فساد مختص دوره احمدی نژاد نیز نبوده و نیست و شیوه های غیر قانونی از زمانی مرسوم و پایه گذاری می شوند و به مسدق ضرب المثل معروف "دره ذره جمع گردد وانگهی دریا شود" ادامه می یابد. و بر حسب احساس وظیفه ای که نسبت به نسل جوان وطنم دارم که تحقق آینده ای روشن و سالم حق مسلم آن است ولی در مبارزه با نظام حاکم، بعضاً از روند شکل گیری فساد در این نظام و رخنه اش در ارکان آن به مثابه خمیرمایه ماهیت فساد و مافیایی آن بی اطلاع است، و از طرفی نیز آماج تئوریهای اصلاح طلبی و لزوم مصالحه با رهبری فاسد تر این نظام نیز قرار می گیرد، با استناد به داده های مسئولین و کارگزاران همین نظام در دو مقطع تاریخی متفاوت طی چند شماره مقایسه ای از مکانیسم فساد در دوران آقایان رفسنجانی و خاتمی و مقایسه اش با دوران احمدی نژاد بدست دهم.

مقدمتاً جهت یاد آوری خاطر نشان می سازم

در صفحه ۹

اشتراک یک ساله: اروپا ۳۵ و خارج از اروپا ۳۸ اورو. اشتراک شش ماهه: اروپا ۱۸ و خارج از اروپا ۲۰ اورو و بلیت کنیوینت فرستید. وجه اشتراک را نقد و یا پست سفارشی یا به حساب بانک و ایزرفرمانید.

توجه! درج مقالات، الزاماً دیدگاه نشریه انقلاب اسلامی و هجرت نیست و تنها عنوان بحث آزاد مکتبی و صرفاً بیانگر نظرات نویسندگان و منابع مندرج بوده. این نشریه در قبال آنجا بکمیونولیت محتوانی و حقوقی را ندارد! توجه! نویسندگان محترمی که مقالاتی را ارسال می‌کنند و یا بل استند مقاله شان در نشریه چاپ شود، توجه فرمایند که چاپ مقالات آنها در صورتی خواهد بود که تا قبل از انتشار نشریه، در رسانه دیگری صورت الکترونیک و غیر آن نشر نیافته باشد! با تشکر

Nr.778 20 Juni -3 Juli 2011

شماره ۷۷۸ از ۳۰ خرداد تا ۱۲ تیر ۱۳۹۰

چرائی عدم پاسخ مثبت مردم، به شورای همبستگی راه سبز امید

حضور مردم در خیابانهای تهران به حدی گسترده بود که لرزه بر اندام سران رژیم انداخت، بطوریکه نیروهای انتظامی سردار احمدی مقدم و نیروهای بسیج سردار نقدی توان مقابله با مردم را نداشتند و به همین خاطر برای سرکوب مردم از نیروهای سپاه محمد رسول الله و ثارالله استفاده شد. حاکمان نظام به رهبری خامنه ای در وحشت از حضور پر شور مردم دست به کشتار معترضین زدند.

علیرغم افت جنبش آزادیخواهان مردم بعد از محرم سال ۱۳۸۸ اعتراضات پر شور ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ نشان داد که مخالفت مردم با کلیت نظام حاکم با برجا است. در این روز تظاهرکنندگان با طرح شعارهای مشخص علیه شخص خامنه ای در حقیقت کل نظام جمهوری اسلامی را مورد حمله قرار دادند و ضدیت خود را با نظام پوسیده و جنایتکار ولایت مطلقه فقیه بیان کردند. در این روز مردم با شعار خامنه ای بسرو، آرزو و خواست شان را برای سرنگونی کل نظام بطور مملوسی عیان ساختند.

در پی چنین روزی است که در خارج کشور شورائی بنام "شورای همبستگی راه سبز امید" بر سر راه جنبش مردم ایران سبز شد و اعلام موجودیت کرد و مدعی شد که منبعده هر سه شنبه مردم را به حضور در خیابانها فرا خواهد خواند. این جمع مجهول الهویه فکر می کرد به صرف اینکه نمایندگی خود را از جانب آقای موسوی اعلان کند، قادر خواهد بود با صدور فراخوانهای مختلفی مردم را به اعتراضات خیابانی دعوت نماید تا مهر بی هویتی خود را بر جنبش مردم ثبت کند.

بسیاری از مخالفین جمهوری اسلامی مقالات متعددی در مورد بی هویتی این شورا نوشته اند که آخرینش مقاله خانم مهرانگیز کار بنام " شما کیستید" است که به درستی می نویسد « آنها مردم را دست کم گرفته اند و خیال می کنند با مشت نادان و جاهل در عرصه سیاستهای اعتراضی طرف هستند و خیال می کنند ایرانیان همه صد سالی که در راه آزادی خون داده اند چشم به راه مجهولی بوده اند از جنس بی نام و نشان شورای سبز

امید که خود را بر بالهای اینترنت به آنها تحمیل می کنند.»

مهمترین کوشش و تلاش این شورا بعد از ۲۵ بهمن چیزی بجز نگهداری جنبش مردم و محدود کردن آن در چارچوب تنگ نظام ولایت مطلقه فقیه نمی باشد. در زمانی که ایرانیان در ۲۵ بهمن مخالفت آشکار خود را با کل نظام بیان نمودند و شعار خامنه ای باید برود شعار روز شد. این شورا برای به انحراف کشاندن مبارزات مردمی که هدف خود را تغییر رژیم قرار داده اند، برای اولین سه شنبه بعد از ۲۵ بهمن به بهانه آزادی میرحسین موسوی و شیخ مهدی کروبی مردم را به تظاهرات خیابانی فرا می خواند و از آنان درخواست می نماید از دادن شعارهای ساختارشکن پرهیز نمایند و فقط شعار یا حسین/میر حسین و یا مهدی/شیخ مهدی را سر دهند. هفته بعدش هم بدین منوال ادامه دادند که البته بخش وسیعی از مردم در این تظاهرات شرکت نکردند و بدین منوال شورائی که بنا بود هر سه شنبه تظاهراتی در شهرهای مختلف ایران راه بیندازد دست از پا درازتر مواجه با پاسخ منفی مردم شد.

در ادامه همان سیاست سازشکارانه و به منظور حفظ نظام ولایت مطلقه فقیه روز ۲۲ خرداد بمناسبت انتخابات متقلبان دو سال قبل (۱۳۸۸) با فراخوانی مردم را به تظاهرات سکوت دعوت کرده بود که این دعوت هم با پاسخ مثبت و همگانی مردم مواجه نشد.

چرا این فراخوانها فراگیر و همگانی نمی شوند و با پاسخ منفی مردم مواجه می گردند ؟

هر چند که ایرانیانی که در قید حیاتند جنبش مشروطه را خود تجربه نکرده اند ولی بسیار در مورد رهبران و بزرگان این جنبش خوانده اند و شنیده اند. افرادی که خود دست اندر کار ملی کردن صنعت نفت توسط زنده یاد محمد مصدق بوده اند در قید حیاتند و مشاهدات خود را برای دیگران نقل کرده اند یا نوشته اند. بسیاری از جمله نگارنده که در انقلاب ۱۳۵۷ مستقیماً شرکت داشته اند و رهبران این انقلاب را از دور و نزدیک می شناخته اند. پس رهبران هر سه انقلاب همگی معرف حضور مردم بوده اند.

حال سنوالات اینجاست، در کدام انقلاب و جنبش مردمی یک عده مجهول الهویه از مردم خواسته اند بروند در خیابانها تظاهرات کنند، دستگیر شوند به زندان بیفتند و حتی کشته شوند تا ما غایبانی بی

هویت به قدرت برسیم. این چیزی جز یک طنز گریه آور نیست که عده ای به خود اجازه دهند از یک ملت تاریخی که در عرض ۱۰۰ سال گذشته چندین جنبش و سه انقلاب را از سر گذرانده اند چنان در خواستی نمایند و بعد هم به ریش مردم بخرند.

در انقلاب ۵۷ رهبران سیاسی جامعه و شخص خمینی حی و حاضر بود و در پاریس صد ها قول داد و خود را طرفدار حاکمیت جمهور مردم جلوه داد این بلا را بسر ما ایرانیان آورد که هنوز و تا همین لحظه مردم ایران تاوان ابهامات و ناروشنائی آنرا پس می دهند که خود نا آگاهانه و یا سهواً بدنبال شفاف کردن آنها نبوده اند و به روز سیاه نشسته اند. حالا معلوم نیست به چه دلیل مردمی که سابقه و تجربه خمینی و یارانش را دارند و ۳۲ سال شاهد جنایت و نکبت اسلام سیاسی شان بوده اند باید به مشتی آدم غایب و مجهول الهویه بنام شورای همبستگی راه سبز امید، اعتماد کنند به صرف اینکه مدعی اند نماینده موسوی می باشند. اصلاً تجربه و توانائی سیاسی افراد تشکیل دهنده این شورا چیست؟ و چقدر می توان به خرد و عقل آنها اعتماد و اطمینان داشت؟ پیشینه آنان کدام است و عضو کدام دستگاه امنیتی و غیر امنیتی جمهوری اسلامی بوده اند؟ تا مردم خود را به آنان و فراخوانهایشان بسپارند و به خیابانها بیایند. اصلاً از کجا معلوم است که در بین این شورای بی هویت افراد با هویتی مثل مدحی فرستاده جمهوری اسلامی برای محدود کردن مبارزات مردم در قلمرو رژیم نباشد؟. هویت خود را آشکار سازید و به بی اعتمادی در درون جنبش دامن نزنید و آب به آسیاب مافیای حاکم به رهبری سید علی خامنه ای نریزید. سی سال است با اسلام سیاسی تان و جمهوری اسلامی تان و بیست سال است با اصلاح طلبی پوچ تان عوام فریبی کرده اید و می کنید. دیگر کافی نیست؟ قدری هم جسارت و شجاعت به خرج دهید و با این مردم نکبت زده و اسیر و درمانده در جنگال استبداد دینی که خود پایه گذار آن بوده اید صادق باشید.

گردانندگان جمهوری اسلامی بخوبی می دانند وقتی محدودده جنبش رژیم میشود خواست های آنها خواستهائی می شوند که در محدوده این رژیم مجاز باشند. بنابراین آنان هستند که هم حدود جنبش و هم خواست های آنرا معین می کنند. بر این مبنا مدعیان رهبری جنبش از آغاز با قبول قانون اساسی جمهوری اسلامی و قبول اصل ولایت فقیه به سران نظام ضد بشری ولایت مطلقه فقیه گفته اند با از دایره آنان فراتر نخواهند گذاشت.

پس حاکمان با دانستن چنین اصلی است که موفق میشوند به شدیدترین وجهی جنبش را سرکوب کنند چون می دانند به محض اینکه مردم بویژه جوانان تصمیم بگیرند ساختار شکنی کنند افرادی در صف جنبش هستند که آنان را مهار می کنند و مانع ساختار شکنی آنان میشوند و همچون ترمیزی مانع پیشروی جنبش تا سرنگونی رژیم می گردند. پس سران رژیم سیاست سرکوبگرانه خود را طوری تنظیم می کنند که مردم نتوانند جنبش خود را از قلمرو رژیم دور سازند.

وقتی مردمی که هدف خود را تغییر رژیم برای رسیدن به حقوق قشان و آزادی و دموکراسی قرار داده اند مشاهده می کنند که اصلاح طلبان و از آنجمله شورای همبستگی راه... آنان را به تظاهرات سکوت و غیر سکوت دعوت می کنند که هدفی بجز حفظ رژیم و جابجائی مهره ها ندارند به جنبش همگانی در نمی آیند. یک ملت زمانی به جنبش همگانی رو می آورد که مشاهده کند که آن جنبش به نیازها و مطالباتش و حقوقش پاسخگو است و گرنه خانه نشینی را بر جنبش بی هدف و بی برنامه ترجیح می دهند. زیرا مردم به این بلوغ عقلی رسیده اند که از خود سنوالات کنند مبارزه برای چه؟ و می خواهیم به کجا برسیم؟ و در این لحظه است که مردم پی می برند عده ای می خواهند از آنان استفاده ابزاری نمایند تا سهم خود را در قدرت بیابند نه اینکه مردم به استقلال و آزادی و حقوق ذاتی خود برسند.

کفایت می کند برنامه نوبت شمای بی بی سی آقای امیراجمند را تماشا کنید تا صحت گفتار فوق ثابت شود و هویدا گردد که هدف اصلاح طلبان جمهوری اسلامی خواهی مثل شورای همبستگی راه سبز امید فقط و فقط تغییر رفتار رهبر جمهوری اسلامی جهت جا بجائی مهره ها در رژیم است و دعوای آنان با احمدی نژاد و خامنه ای بر سر قدرت و سهم بری از قدرت می باشد. آقای امیر اجمند در برنامه نوبت شما در برابر سنوالات بینندگان پاسخ روشنی نمی دهد و زیرکانه از پاسخ مشخص طفره می رود. خمینی درنده خو و عامل اصلی استقرار استبداد دینی جمهوری اسلامی را می پرستد، بیننده ای که از او می پرسد شما اصل ولایت فقیه را قبول دارید پاسخ منفی نمی دهد و تلویحاً موافقت خود را با اصل ولایت فقیه بیان می سازد زیرا پای بندی خود را نسبت به قانون اساسی جمهوری اسلامی که بر حاکمیت ولی مطلقه فقیه استوار است و عامل سرکوب حقوق ملت ایران است آشکارا بیان می کند. هیچ اعتراضی به گفتار آقای خاتمی در باره مصالحه کردن با خامنه ای ندارد.

بنابراین باید از این آقایان و خانمها پرسید به پشتوانه چه چیزی باید مردم به فرمان شما تن در دهند و اساساً اختلاف افرادی چون امیر ارجمند با احمدی نژاد بر سر چیست؟

اگر بنا باشد در محدوده همین نظام بمانیم که فقط زید برود تا امر بیاید هیچکس دست به مبارزه نخواهد زد و همین تعداد فلیلی هم که در میدان ولی عصر جمع شده اند به زودی خانه نشین خواهند شد. از آنجائیکه مردم می دانند عرصه جنبش آنان در محدوده نظام است، نه از خود آسادی رودروئی با عوامل رژیم را نشان میدهند و نه از خود گذشتگی به خرج می دهند چون میدانند در قلمرو رژیم قادر نخواهند بود به حقوق، آزادی و حاکمیت خود که همانا دموکراسی است برسند.

مشکل اصلی در آن نهفته است که آقایان و خانمهای اصلاح طلب از جمله شورای مجهول الهویه راه سبز امید چون به آزادی و دموکراسی اعتقادی ندارند نمی توانند صادقانه به مردم بگویند که بین اصل ولایت فقیه و آزادی و حاکمیت مردم نمی شود پلی زد زیرا هر دو نافی یکدیگرند. تجربه عملی اسلام سیاسی در ایران و جهان و سی سال تجربه عینی نظام ولایت مطلقه فقیه به ما نشان داده است که حاکمیت ولایت فقیه با حاکمیت مردم بر سر نوشت نمی آید، و آزادی و استقلال آنان در دو مسیر مخالف در حرکتند و انطباق ناپذیرند چون وجود هر کدام نیز نفی کننده دیگری است.

تا زمانی که با مردم حقیقت را نگوئیم، تا زمانیکه هدف را که باید حاکمیت مردم بر سر نوشت خویش باشد شفاف و روشن برای مردم بیان نسازیم تا زمانی که به آنان نگوئیم بعنوان انسانهای مستقل و آزاد انتخاب سرنوشت خودتان در دست خودتان است، هیچ ملتی و هیچ کس به جنبش رو نخواهد آورد. پاسخ منفی مردم به فراخوانها را باید در همین امر جستجو کرد. اصلاح طلبان و شورای همبستگی راه سبز امید می خواهند از مردم استفاده ابزاری کنند تا در رفتار رهبری به نفع خود تغییری بوجود آورند و به قدرت برسند. بهتر است به آنها گفت اکثر مردم شما را رها ساخته اند و شما هم مردم را رها سازید بگذارید خود تصمیم بگیرند و راهشان را انتخاب کنند شر نرسانید! بروید تضادتان را با قدرت حاکم و ولی فقیه تان سید علی خامنه ای حل کنید.

پیروز و سرفراز باشید
Fa_rastgou@yahoo.com